

5172

۵۹۰

۱

۶۷۹

کوب



یهودیت

از لایه‌های متون

www.ketab.ir

شناسه | هریرگ، آرتور، ۱۹۲۱-۲۰۰۶

عنوان | یهودیت از لایه‌های متون

پدیدآور | آرتور هریرگ

مترجم | عبدالرحیم سلیمانی (اردستانی)

مشخصات نشر | قم: دانشگاه مشهد، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری | ۴۷۹ ص.

شابک | 978 - 622 - 6069 - 06 - 9

وضعیت فهرست‌نویسی | فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

Judaism, An Anthology of the Key Spiritual Writings of
the Jewish Tradition | عنوان اصلی

یادداشت | کتابنامه

نمایه

چاپ اول

موضوع | ۱. یهودیت. ۲. یهودیت - تاریخ. ۳. ادیان - تاریخ.

۴. یهودیت - کلام - تاریخ. ۵. یهودیت - عقاید

شناسه افزوده | الف. دانشگاه مفید

ب. عنوان

BM۱۵۵/۲/س۸/ت۷۱۳۹۷

۲۹۶

۹۷-۸۰۸-۲۸-ن

رده‌بندی کنگره |

رده‌بندی دیویی |

کتابخانه ملی |

یهودیت از لابه لای متون

عبدالرحیم بیاضی (اردستانی)



پای در سنت - مروری بیدار

این اثر ترجمه‌ای است از:

Judaism

*An Anthology of the Key Sprigual Writings of
the Jewish Tradition*

Arthur Hertzberg, 2008

Simon&Schuster Paperbachs



یهودیت از لایه‌لای متون

آرثر هرتزبرگ

ترجمه عبدالرحیم سلیمانی (ارستانی)

ناشر انتشارات دانشگاه مفید

ویراستار آریزب صالحی

ناظر چاپ احسن عامری

الیتوگرافی پردیس چاپ اشراق اصحافی اکوثر

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۶۹-۰۰۶-۹

چاپ اول پاییز ۱۳۹۸

اشمارگان ۵۰۰ جلد

قیمت ۷۵۰۰۰ تومان

entesharat@mofidu.ac.ir

اقم- انتهای بلوار شهید صدوقی، دانشگاه مفید

تلفن: ۲۲۴ و ۲۲۶-۲۲۱۲۰۲۵-۲۲۱۲۰۲۵۴۸۸-۲۵۰۲۵۰۲۵۴۸۸ اکد پستی: ۳۷۱۶۹۶۷۷۷

فهرست مطالب

۹	 سپاس مترجم
۱۱	 سخن مترجم
۱۱	 نگاهی به ساختار نظام دینی یهود
۱۶	 الف. عناصر مشترک
۲۱	 ب. یهودی کیست؟
۲۴	 ج. جایگاه قوم در ساختار مجموعه عهد قدیم
۲۸	 د. نقش ویژه قوم در نظام دینی
۳۷	 قدردانی و سپاس
۴۱	 دیباچه ویراست نخست
۴۳	 دیباچه ویراست اصلاح شده
۵۵	 مقدمه
۶۵	 فصل اول: قوم
۶۸	 حقیقت پیمان
۶۶	 سرشت پیمان
۷۳	 سرشت قوم پیمان بسته
۷۸	 مسئولیت پیمان
۷۹	 پیمان با همه
۸۴	 هویت یهودی در عصر مدرن
۱۰۱	 اندیشه مدرن درباره پیمان

فصل دوم: خدا ۱۱۱

- ۱۱۱..... خدا هست
 ۱۲۷..... خدا یگانه است
 ۱۳۰..... خدا متخلق است
 ۱۳۶..... انسان‌ها باید خدا را دوست بدارند و او را خدمت کنند

فصل سوم: تورات: تعالیم و احکام ۱۴۳

- ۱۴۳..... حکمت احکام
 ۱۴۸..... تورات به مثابه حکمت
 ۱۵۳..... دشواری‌های پیش روی ایمان به تورات
 ۱۶۲..... ختنه
 ۱۶۳..... سر مکلف، مراسم تأیید، دختر مکلف
 ۱۷۲..... ازدواج
 ۱۸۲..... جنسیت
 ۲۰۴..... همجنس‌گرایی
 ۲۱۴..... پدر و مادر و فرزندان
 ۲۱۸..... کثروت (احکام مربوط به خوراک)
 ۲۲۲..... گیاه‌خواری
 ۲۲۴..... نوع دوستی
 ۲۲۹..... سلامت، درمان، و شأن انسانی
 ۲۳۲..... کالبدشکافی
 ۲۳۶..... پیوند اعضا
 ۲۴۰..... سقط جنین
 ۲۴۶..... ملاک مرگ و حیات
 ۲۵۲..... هم‌نوع را دوست بدار

فصل چهارم: دوره سالانه ۲۵۷

- ۲۵۷..... سبت (شَبَّات: شنبه)
 ۲۶۹..... جشن‌ها و اعیاد
 ۲۷۱..... عید پِسَح
 ۲۷۷..... عید هفته‌ها (شاووعُوت)
 ۲۷۹..... عید سوکُوت (سایه‌بان‌ها)
 ۲۸۵..... روش هشانا

۲۹۱.....	یوم کیپور (روز کفاره)
۲۹۹.....	مراسم جدید

فصل پنجم: سرزمین ۳۰۳

۳۰۳.....	تقدس سرزمین موعود
۳۱۱.....	گالوت (تبعید)
۳۲۲.....	کشاکش بین تبعید و بازگشت
۳۳۸.....	سام سرزمین؟

فصل ششم: آموزه‌ها ۳۴۷

۳۴۸.....	منزلت انسان و توانایی‌های او
۳۵۴.....	مسئولیت انسان
۳۵۷.....	قوانین کردار
۳۶۹.....	گناه و توبه
۳۷۵.....	رنج
۳۸۱.....	هولوکاست
۳۹۵.....	مرگ و جهان آینده
۴۰۵.....	مسیحا
۴۱۴.....	آموزه‌ها و گرایش‌های مدرن

فصل هفتم: دعا و نماز ۴۲۷

۴۲۷.....	خدا دعا را می‌شنود
۴۳۰.....	در جست‌وجوی خدا
۴۴۱.....	نماز به عنوان حکم شرعی
۴۵۰.....	کنیسه
۴۵۴.....	دعای [نماز] مقرر شده (مأثور)
۴۶۱.....	دعای شخصی

نمایه ۴۶۷

سپاس مترجم

به روح بلند عالم آزاداندیش، بنیان‌گذار فقید دانشگاه مفید حضرت آیت‌الله‌العظمی موسوی اردبیلی (ره) که با تلاش خستگی‌ناپذیر خود، بستر مناسبی برای کار علمی فراهم کردند، درود می‌فرستیم و از خداوند برای ایشان علو درجات طلب می‌نمایم. از مسئولان و کارکنان دانشگاه مفید که هر یک به طریقی در ایجاد فضا و شرایط مناسب برای تکوین این اثر، از جناب را یاری دادند، قدردانی می‌کنم. از راهنمایی‌های ارزشمند جناب مهندس آرش ابایی در جایگزینی واژه‌های تخصصی و نیز اصلاح برخی از دشواری‌های ترجمه و نیز از سرکار خانم زینب صالحی که علاوه بر ویراستاری متن، اصلاحاتی در ترجمه متن به وجود آوردند، سپاسگزاری می‌کنم.

قدردان و سپاسگزار دوست عزیزم جناب آقای حمیدرضا اردین هستم که با ارزیابی اثر، نکات مهمی را گوشزد کردند. از جناب آقای محسن ابوالفتحی که علاوه بر نمایه‌سازی و با دقت فراوان در اصلاح متن کوشیدند، هم سپاسگزارم. و در پایان از همه کسانی که در خلق این ترجمه همراهی و کمک کردند، سپاسگزاری می‌کنم.

عبدالرحیم سلیمانی

سخن مترجم

نهادی به ساختار نظام دینی یهود

ادیان جهان به دو دسته ابتدایی و پیشرفته تقسیم پذیرند. ادیان ابتدایی از چند عمل و اعتقاد ساده تشکیل شده‌اند که عموماً با مظاهر طبیعت ارتباط تنگاتنگی دارند. این ادیان به جوامع بدوی متعلق‌اند. در مقابل، ادیان پیشرفته از نظام الاهیاتی پیچیده‌ای برخوردارند. این نظام از اجزا و عناصری تشکیل شده که هر یک از این عناصر در آن نقش خاص خود را ایفا می‌کند. این اجزا و عناصر، که یا به بُعد نظر و عقیده مربوط‌اند یا به بُعد عمل و رفتار، روابط پیچیده‌ای با هم دارند و هر یک در هدف کلی نظام، وظیفه‌ای را عهده‌دارند و نقشی را ایفا می‌کنند. از باب نمونه، گاهی گفته می‌شود همه ادیان زنده و پیشرفته جهان (در مقابل ادیان ابتدایی و ادیان خاموش) در یک چیز مشترک‌اند و آن اینکه هدف همه آنها سعادت و نجات نهایی انسان است.^۱ اگر چنین است همه اجزا و عناصر این ادیان باید در فرآیند نجات و رستگاری انسان نقش ایفا کنند و اساساً

۱. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه: بهرام راد (بهباد سالکی)، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۵.

معیار اینکه چیزی جزء دین باشد یا نباشد این است که چه نقشی در فرآیند رستگاری ایفا می‌کند. پس اولاً این ادیان نظام‌مند هستند. هر شاکله نظام‌مند مجموعه‌ای از عناصر و اجزا است که هر یک وظیفه‌ای را در جهت کل نظام بر عهده دارند، به گونه‌ای که هرگز جایگاه و نقش عناصر را نمی‌توان تغییر داد. اجزای هر نظام دینی مانند اجزای جورچین است که برای درست‌شدن طرح آن باید همه اجزا در جای خویش قرار بگیرند و با نبودن یکی از اجزا یا قرار گرفتن یکی از آنها در جای دیگری کل نظام به هم می‌ریزد. بنابراین، در ادیان با نظام‌هایی پیچیده، و نه اجزایی که در کنار هم قرار گرفته‌اند، روبه‌رویم.

به فرضی که هدف همه ادیان زنده نجات و رستگاری انسان باشد، اما آیا همه در تعریف این رستگاری یکسان می‌اندیشند؟ آیا اساساً دیدگاه آنها درباره این انسان، که باید به رستگاری برسد، یکسان است؟ آیا عناصر و اجزای همه این نظام‌ها، که در فرآیند رستگاری نقش ایفا می‌کنند، یکی هستند، یا اینکه عناصر تشکیل‌دهنده نظام‌ها یا برخی از عناصر آنها متفاوت‌اند؟ آیا عناصری که به ظاهر شبیه هم‌اند نقش واحدی در فرآیند نجات ایفا می‌کنند یا نقش آنها به طور کلی یا تا اندازه‌ای متفاوت است؟ پاسخ به پرسش‌های فوق نظام‌های دینی را از هم متمایز می‌کند و نیز نشان می‌دهد که کدام نظام‌ها را باید شبیه هم فرض کرد و در یک رسته و دسته گنجانند و کدام را باید در دسته‌ای کاملاً متمایز جای داد.

به اجمال باید بگوییم که در هیچ یک از چهار پرسش فوق همه ادیان زنده دقیقاً مثل هم تعلیم نمی‌دهند و اگر تفاوت و تمایزسان کامل و کلی نباشد دست‌کم در جهاتی با هم تفاوت دارند. ادیان نژاد زردی خاور دور، یعنی داثو، کنفوسیوس و شین‌تو، از جهاتی به هم شبیه‌اند و از جهاتی با هم تفاوت دارند، اما وقتی این سه دین را با ادیان هندوآریایی، مانند هندو و بودا، یا ادیان سامی، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، مقایسه می‌کنیم، تفاوت نظام‌ها بسیار بیشتر و کلی‌تر می‌شود.

هنگامی که سه دین هم خانواده از شاخه ادیان سامی را، که گاه به دلیل انتسابشان به ابراهیم خلیل (ع) ادیان ابراهیمی خوانده می شوند، با هم مقایسه می کنیم با نگاهی کلی و گذرا شباهت را در آنها می بینیم و درمی یابیم که با دو دسته دیگر، یعنی ادیان آریایی و ادیان نژاد زرد، تفاوت کلی و اساسی دارند، به گونه ای که قرار گرفتن آنها در یک شاخه را درست و شایسته می یابیم. اما با نگاهی دقیق تر می بینیم که با سه نظام متفاوت روبه روییم که در هدف نهایی و نیز طریقه رسیدن به آن هدف و اجزایی که در این نظام نقش اینها می دهند و نقشی که هر یک از اجزا ایفا می کنند تفاوت هایی مهم دارند مثلاً دو دین مسیحیت و اسلام را در نظر می گیریم. در این دو دین بر خدای مشخص و یگانه ای که خالق و مدبر جهان است، و نیز بر زندگی دیگری برای انسان که در آن حسابرسی می شود و به سعادت یا شقاوت می رسد تأکید شده است. اما علاوه بر اینکه در خود این دو اصل تفاوت هایی وجود دارد، عناصر مهم و تعیین کننده ای در هر یک از دو نظام هست که در دیگری نیست مثلاً عنصر «منجی»، یعنی کسی که نجات و رستگاری را برای انسان ها ممکن می کند، در مسیحیت وجود دارد و اصلی ترین نقش را ایفا می کند؛ این در حالی است که این عنصر هیچ سنخیتی با نظام اسلام ندارد، چرا که در این نظام همه وقت و همه جا امکان نجات و رستگاری برای همگان وجود دارد و بنابراین، هیچ نیازی به منجی نیست. اساساً عنصر منجی، به معنایی که گذشت، با نظام اسلامی کاملاً بیگانه است. از سوی دیگر، در اسلام بر عنصر «راهنما» تأکید شده که با نظام مسیحیت بیگانه است و مسیحیان تصریح می کنند که اگر کسی بگوید عیسی راهنما است مسیحیت را تا سطح دیگر ادیان تنزل داده است. امروزه راهنما در اسلام اصل اساسی و مسلمی است که گاه به اصل «نبوت» شناخته می شود. اما در مسیحیت با اینکه نبوت دیده می شود هرگز اصلی اساسی نیست؛ نبوت صرفاً مأموریتی مقدماتی است که زمینه ظهور منجی

را فراهم می‌کند. انبیا هرگز راه نجات و رستگاری را به انسان نشان نمی‌داده‌اند. نجات به دست شخص دیگری میسر می‌شود و انبیا صرفاً زمینه‌سازند. به همین دلیل در آن فرهنگ واژه‌ای که برای پیامبر به کار می‌رود prophet است که به معنای «پیشگو» است.

در نظام اسلامی، واژه و آموزه «وحی» مهم و اساسی است، چراکه نبوت و کتاب به آن وابسته است. در مسیحیت واژه و آموزه‌ای دیگر وجود دارد که گاه به خطا معادل «وحی» گرفته می‌شود. این واژه revelation به معنای «کشف» و «انکشاف» است. نظام مسیحی به گونه‌ای است که در آن برای رستگاری انسان خدا باید جسم بگیرد و به شکل انسان درآید و به زمین بیاید. پس خدا باید خود را منکشف کند و به انسان نشان دهد. اما در نظام اسلامی جسم گرفتن خدا بی‌معنا است و انسان به پیام الهی نیاز دارد که همان وحی است.

همه این اختلافات و تفاوت‌ها از اختلاف در آموزه بنیادین دیگری ناشی شده و آن آموزه مربوط به گناهکار بودن یا نبودن «انسان» است. انسان مسیحی با گناه آدم سقوط کرده و ذاتاً گناهکار شده است، به گونه‌ای که هرگز نمی‌تواند برای نجات و رستگاری خود کاری انجام دهد و بنابراین به منجی آسمانی نیاز دارد که همان خدای مجسم است. اما انسان اسلام هرگز سقوط نکرده و نه تنها ذاتاً گناهکار نیست، بلکه ذاتاً و فطرتاً از گناه بیزار است. پس این انسان هرگز به منجی آسمانی نیاز ندارد و فقط نیازمند هادی و راهنما است. در نظام اسلامی، که انسان می‌تواند و باید خود را نجات دهد، عنصری به نام «شریعت» دیده می‌شود که بخش چشمگیری از باید و نبایدهای دین در آن نهفته است. این در حالی است که شریعت در مسیحیت جایی ندارد.

با مثالی که زدیم و بحث درباره آن قدری به درازا کشید، قصد داشتیم این نکته را نشان دهیم که هنگام مقایسه دو دین، دو نظام متفاوت را مقایسه می‌کنیم. در این مقایسه اگر فقط تفاوت اجزا را ببینیم و تفاوت

خود دو نظام را بنیتم خطایی بسیار واضح مرتکب شده‌ایم. در چنین مقایسه‌ای باید کار را با مقایسه دو نظام شروع کنیم و سپس عناصر هر یک از دو نظام را و پس از آن کارکرد هر یک از عناصر را در آن نظام در نظر بگیریم. بسیار اتفاق می‌افتد که در پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها دو عنصر از دو دین با هم مقایسه می‌شود و اشکال‌ها و ایرادهایی به این عنصر در یکی از دو دین وارد می‌شود که اصل ایراد و اشکال ناشی از بی‌توجهی به نکته پیش گفته است؛ مثلاً عنصری را آن‌گونه که در مسیحیت تعریف شده در نظر می‌گیریم و ناخواسته و بدون توجه، این عنصر را در نظام اسلامی قرار می‌دهیم و چون در نظر ما عنصری ناسازگار جلوه می‌کند به آن ایراد می‌گیریم. غفلت از اینکه این عنصر جزئی از نظامی دیگر است و در آن نظام انشی مساوت ایفا می‌کند، باعث می‌شود به جای نقدهای اساسی و زیربنایی، ایرادهایی سطحی، که پاسخ روشنی دارد، وارد شود.

در این نوشتار برآنیم که نشان دهیم نظام دینی یهود چه ویژگی‌هایی دارد و از چه جهاتی با نظام‌های دینی دیگر، به‌ویژه نظام اسلامی، متفاوت است. بسیاری در میان ادیان زنده جهان شبیه‌ترین دین به اسلام را یهودیت می‌دانند. آنان در بیان این دیدگاه می‌گویند سه اصل اساسی اسلام توحید، نبوت و معاد است و در یهودیت کنونی نیز بر این سه اصل تأکید می‌شود. شریعت و اخلاق دو بخش اصلی بُعد عملی اسلام را تشکیل می‌دهد و در یهودیت هم وضع به همین منوال است. به نظر صاحب این تلم، همان خطایی که اشاره کردیم در اینجا هم رخ داده است. در اینجا نه قصد ارزش‌گذاری داریم و نه می‌خواهیم بگوییم کدام دین به اسلام شبیه‌تر است و کدام نیست؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم اینکه در مقایسه دو دین این‌گونه نگاه کنیم که عناصری که در دینی وجود دارد و بر آن تأکید می‌شود در دین دیگری هم وجود دارد و بر این اساس نتیجه بگیریم، خطایی عجیب مرتکب شده‌ایم. اولاً باید دو نظام و اهداف آنها را در نظر

بگیریم. نظام‌های دینی اسلام و یهودیت، جدای از اجزا، با هم چه میزان شباهت دارند؟ دوم اینکه، مثلاً در یهودیت چه عناصر دیگری وجود دارد که نقش بسیار اساسی دارند و آنها اصلاً در نظام اسلامی جایی ندارند؟ و سوم اینکه، همین اجزایی که نام برده شد آیا در هر دو نظام نقشی یکسان و همانند ایفا می‌کنند؟ خواهیم دید که پاسخ همه این پرسش‌ها منفی است. بحث را در چند محور پی می‌گیریم.

الف. عناصر مشترک

سخن ما این بود که در ادیان ابراهیمی با سه نظام متفاوت روبه‌رو هستیم که عناصر این نظام‌ها گاه مشترک و گاه متفاوت‌اند و حتی در جایی که عناصر به ظاهر مشترک است ممکن است در کلیت نظام نقش متفاوتی را ایفا کنند و این نکته مهمی است که باید در مطالعه به آن توجه شود و غفلت از آن موجب کج‌فهمی می‌شود. اما قبل از پرداختن به تفاوت عناصر و نقش‌ها لازم است به عناصر مشترک اشاره کنیم.

اساسی‌ترین عنصری که در متون مقدس یهودی و نیز تاریخ این دین بیش از هر چیز دیگری بر آن تأکید شده، وجود خدای یگانه است. ادله وجود این خدا، یگانگی و بیان صفات او در متون مقدس یهودی به گونه‌ای است که نمی‌توان تفاوت آشکاری در این زمینه بین این دین و دو دین دیگر هم‌خانواده یافت و تفاوت‌ها جزئی است. همچنین، در نقشی که این خدا ایفا می‌کند، مانند خلق و تدبیر جهان، اختلاف مهمی دیده نمی‌شود. بنابراین، می‌توان گفت در باب مباحث اصلی مبدأشناسی تفاوتی بین نظام دینی یهودیت و دو دین دیگر هم‌خانواده وجود ندارد.

نکته مهم و اساسی دیگر معادشناسی و سرنوشت انسان و جهان است. در این زمینه متون مقدس یهودی یکنواخت نیستند. در بخش اصلی متون مقدس یهودی، که اسفار تورات است، ذکر روشنی از معاد نیست و کسانی که خواسته‌اند از این کتاب آموزه معاد را استفاده کنند با کمک شرح و

تفسیر این کار را انجام داده‌اند و گاه از فقره‌ای استفاده کرده‌اند که این موضوع از آن به‌راحتی به ذهن نمی‌آید. در دیگر قسمت‌های عهد قدیم وضع اندکی بهتر است، اما به گونه‌ای نیست که مسئله را روشن و شفاف کند. با وجود این، در سنت شفاهی، که در مجموعه تلمود به نگارش در آمده است، این آموزه به صورت شفاف و روشن دیده می‌شود. همین اختلاف متون باعث شده است کسانی در تاریخ دیانت یهود اصل معاد را نپذیرند. نمونه آنها صدوقیان بوده‌اند که چون سنت شفاهی را قبول نداشته‌اند، به معاد و زندگی پس از مرگ معتقد نبوده‌اند. البته باید توجه داشت که از سال ۷۰ میلادی و پس از تخریب معبد اورشلیم فقط فرقه فریسیان، که سنت شفاهی را قبول داشتند، باقی ماندند و بنابراین، یهودیان امروزی عموماً آموزه معاد را قبول دارند. آنچه یهودیت کنونی درباره آموزه معاد و زندگی پس از مرگ قبول دارد تفاوت مهمی با عقیده دو دین دیگر ندارد.

موضوع دیگری که در این دین وجود دارد و با دو دین دیگر، به‌ویژه دین اسلام، تا حد بسیاری مشترک است، این است که عمل نیک انسان نقش مهمی در رستگاری او دارد. جدای از اصل این عقیده، دستورالعمل‌هایی در این دین درباره مصادیق این عمل صالح وجود دارد که بسیاری از آنها در دو دین دیگر نیز هست.

شاید بتوان گفت آنچه از نظام دینی یهود با نظام دینی اسلام، چه از لحاظ اصل وجود و چه از لحاظ نقشی که در نظام ایفا می‌کند، اشتراک و شباهت بیشتری دارد همین سه اصل است. اصول دیگر یا در هر دو نظام نیست، مانند «قوم برگزیده» که در نظام اسلامی نیست، یا اگر در هر دو نظام هست، نقش‌ها متفاوت است، مانند آموزه نبوت، که همان‌طور که خواهیم دید، با اینکه در هر دو نظام وجود دارد، اما دقیقاً نقش واحدی ایفا نمی‌کند و جایگاه واحدی ندارد.

البته خود این سه اصل مشترک بسیار مهم‌اند، به گونه‌ای که از آیاتی از قرآن مجید برمی‌آید که آنها باعث نجات و رستگاری انسان می‌شود:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِّينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ در حقیقت، کسانی که [به اسلام] ایمان آورده، و کسانی که یهودی شده‌اند، و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهناک خواهند شد (بقره: ۶۲).

این آیه دو نکته را در بر دارد: یکی اینکه، این سه اصل بین این ادیان مشترک است؛ و دیگر اینکه، در میان اصول دیگر این سه اصل اساسی و مهم هستند. اما به هر حال بین این اصول در نظام دینی، اصول دیگری هست که با نقش آنها نظام واحدی ایجاد می‌شود. با اینکه این اصول مهم اند و می‌تواند باعث نجات و رستگاری فرد شوند، اما نقش و تأثیر نظام دینی برای اجتماع بسیار مهم است. سخن ما این است که این اصول مهم مشترک به معنای همسانی نظام‌های دینی نیست.

یکی از عالمان مهم یهودی موسی ابن میمون (۱۱۳۵-۱۲۰۴ م.) است. او که در واقع الهی‌دانی عقل‌گرا است می‌کوشد عقاید یهودی را با عقل و منطق و فلسفه سازگار کند. او در جوانی از اسپانیا می‌گریزد و به مصر می‌رود و در آنجا آثار علمی مهمی می‌نگارد. مهم‌ترین اثر او کتاب *دلالة الحائرين* (راهنمای گرفتاران) است که در آن کوشیده است عقاید یهودی را به صورتی عقلی تبیین کند. با نگاهی گذرا به این کتاب آشکار می‌شود که نویسنده در واقع نظام دینی یهود را تبیین نکرده، بلکه به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های کلامی و فلسفی جهان اسلام بوده و کوشیده است به مسائلی که در حوزه اسلام مطرح بوده پاسخ یهودی بدهد. این نکته در اعتراف‌نامه سیزده‌بندی او که در اثر دیگرش، *تفسیر میشلنا*، آمده، دیده می‌شود. کسی که این سیزده بند را می‌خواند شباهت فراوان نظام دینی یهود با نظام اسلامی را می‌بیند:

من ایمان دارم که خداوند همه چیز را خلق کرده و در همه جا حاضر است و بر همه چیز نظارت کامل دارد.

من ایمان دارم که خداوند یگانه است.
 من ایمان دارم که خداوند جسم، شکل و صورت مادی ندارد.
 من ایمان دارم که خداوند ازلی و ابدی است.
 من ایمان دارم که به جز خداوند نباید موجود دیگری را پرستید.
 من ایمان دارم که خداوند از افکار درونی انسان‌ها آگاه است.
 من ایمان دارم که نبوت حضرت موسی، حقیقت محض است.
 من ایمان دارم که حضرت موسی از بزرگ‌ترین پیامبران است.
 من ایمان دارم که خداوند، تورات را به حضرت موسی عطا فرموده است.
 من ایمان دارم که تورات ما هرگز تغییر نخواهد کرد و چیزی جایگزین آن نخواهد شد.
 من ایمان دارم که خداوند به پاداش می‌دهد و بدان را مجازات می‌کند.
 من ایمان دارم که مایشیح عاقبت ظهور می‌کند.
 من ایمان دارم که مردگان روزی زنده خواهند شد.^۱
 اگر کسی فقط به این اعتراف‌نامه یا کتاب *دلالة الحائرین* نظر کند به این نتیجه می‌رسد که نظام دینی یهودیت تفاوت مهمی با نظام دینی اسلام ندارد. اما نگاه دقیق‌تر نشان می‌دهد که نویسنده در پی این نبوده است که نظام دینی یهودی را بیان کند، بلکه می‌خواهد به نظام دینی اسلام پاسخ یهودی بدهد. سیزده بندی که ابن‌میمون آورده از هفت مسئله درست و صحیح هستند، یعنی می‌توان گفت هر یهودی فریسی به آنها معتقد است. از سوی دیگر، اگر این اصول را به شخص مسلمان عرض کنیم بیشتر آنها را به همین صورت تأیید می‌کند. شخص مسلمان فقط درباره‌های ۹، ۱۰، ۱۲ سخن دارد. درباره بند ۹، سخن مسلمان این است که قبول داریم که تورات را خدا به موسی داده، اما نه تورات فعلی را، چراکه این تورات همان تورات موسی نیست و آن کتاب ناپدید شده و همان‌طور که نقادان

۱. ژیلبرت ولیبی کلاپرمن، *تاریخ قوم یهود*، ترجمه: مسعود همتی، تهران: انجمن فرهنگی اوتصره‌تورا (گنج دانش ایران)، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۴۹-۵۰.

و محققان جدید می‌گویند، کتاب فعلی پس از اسارت بابلی و قرن‌ها پس از موسی تألیف شده است. این محققان با ادله روشن نشان داده‌اند که تورات کنونی حدود هشت قرن پس از حضرت موسی با استفاده از چهار منبع گردآوری شده است.^۱ با این سخن، بند دهم نیز در معرض تردید قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مسلمانان معتقدند انجیل و قرآن جایگزین تورات شده و آن را نسخ کرده‌اند و با آمدن قرآن همه متون قبلی منسوخ شده‌اند. درباره بند دوازدهم، یعنی ظهور ماشیح یا مسیحا هم، شخص مسلمان اندکی با این سخن مخالف است. معنای این سخن و اعتقاد یهودی در این باره این است که مسیح هنوز نیامده و در آینده خواهد آمد. مسلمانان می‌گویند مسیح آمده و به آسمان رفته و باز خواهد گشت. البته اگر بند دهم و دوازدهم را در کنار هم بگذاریم اختلاف دیگری نیز ظاهر می‌شود و آن اختلاف در شخصیت و مأموریت مسیح است. اگر، چنان‌که در بند دهم آمده، هرگز چیزی جایگزین تورات نمی‌شود، پس مسیح کتاب جدیدی که ناسخ تورات باشد نمی‌آورد و بنابراین مسیح مجری و مبلغ تورات است. این در حالی است که مسلمان معتقد است مسیح کتاب جدیدی آورده که جایگزین تورات شده است.

به هر حال، سخن این است که آنچه در این اعتراف‌نامه، و نیز کتاب دلالت‌الحائرین، آمده، همه در زمره اعتقادات یهودیان فریسی است، اما به هیچ وجه نظام اعتقادی آنها را نشان نمی‌دهد. اولاً عناصر بسیار مهم دیگری در نظام دینی یهود وجود دارد که از برخی از اصول این اعتراف‌نامه مهم‌تر است و در این اعتراف‌نامه نیامده است. نمونه آن «قوم برگزیده» است که جایی در این اعتراف‌نامه ندارد؛ دوم اینکه، این اعتراف‌نامه به ذهن می‌آورد که اصول ذکرشده مهم‌ترین اصول دیانت یهود هستند. مثلاً به ذهن خواننده مسلمان می‌آید که آموزه نبوت در نظام دینی یهودی همان جایگاهی را دارد که در

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره به فصل سوم از کتاب بررسی متنی و سندی متون مقدس یهودی - مسیحی، انتشارات سمت، ۱۳۹۷، از صاحب همین قلم مراجعه فرمایید.

نظام دینی اسلامی دارد؛ در حالی که این ناصواب است. با اینکه این آموزه در یهودیت هست، اما هرگز جایگاه آن در این نظام مانند جایگاه آن در نظام اسلامی نیست و فرعی از آموزه مهم‌تری است. به همین دلیل، در بسیاری از کتاب‌های جدید که تعلیم یهودی را مطرح کرده‌اند، یا اصلاً این آموزه را مطرح نکرده‌اند یا به عنوان اصل مطرح نشده، که نمونه آن را خواهیم دید.

ب. یهودی کیست؟

اگر از شخص مسیحی پرسیده شود که «مسیحی کیست؟» یا از مسلمان پرسیده شود که «مسلمان کیست؟» بی‌درنگ پاسخی بسیار روشن می‌دهند. فرد مسیحی می‌گوید «کسی که اعتراف کند عیسی مسیح پسر خدا است، مسیحی است» و فرد مسلمان می‌گوید «کسی که اعتراف کند خدای یگانه‌ای وجود دارد که محمد(ص) را به رسالت برگزیده، مسلمان است». در اینجا دو نکته مشترک بین پاسخ مسیحی و مسلمان وجود دارد؛ یکی اینکه مسیحیان در پاسخ به این پرسش با هم اختلافی ندارند و نیز مسلمانان با هم اختلافی ندارند. به همین دلیل، فرد به‌راحتی و بی‌درنگ و بدون تردید پاسخ می‌دهد. نکته دیگر اینکه، مسیحی بودن و مسلمان بودن به طور کامل به پذیرش تعلیم دین بستگی دارد. هرچند در جواب مسیحی، شخص مسیح، محور و موضوع دیانت شده و در پاسخ مسلمان نقش حضرت محمد(ص) نقش طریقی است و فقط خدا موضوعیت دارد، اما در این نکته با هم مشترک‌اند که تعلیم و آموزه‌ای دینی مبنای قرار گرفته و هر انسانی با اختیار خویش می‌تواند این آموزه را گردن نهد و به این دین وارد شود و عنوان «مسیحی» یا «مسلمان» شامل حالش گردد.

با وجود این، اگر از فردی یهودی پرسیده شود که «یهودی کیست؟» وضع متفاوت است. او به‌آسانی و راحتی نمی‌تواند پاسخ دهد و احياناً در پاسخ می‌گوید: در یهودیت همه به این پرسش پاسخ یکسان نمی‌دهند و عوامل مختلفی در پاسخ به این پرسش دخیل است که هر کس و هر گروه با تأکید بر برخی از آنها پاسخ متفاوتی می‌دهد: اینکه کسی تعلیم حضرت

موسی را قبول داشته باشد، اینکه کسی از پدر و مادر یا یکی از آنها به نسل یعقوب برسد و از بنی اسرائیل باشد. آیا کسی که تعالیم حضرت موسی را گردن نهد یهودی است؟ ممکن است برخی این را قبول داشته باشند ولی بسیاری با آن مخالف‌اند و غیراسرائیلی‌ای را که این تعالیم را گردن نهد، حداکثر ملحق به یهودیان و درجه دو به حساب می‌آورند. همچنین، اینکه کسی از نسل یعقوب باشد، در اینکه از ناحیه پدر، مادر یا هر دو باشد اختلاف است. حال آیا کسی که از نسل یعقوب باشد اما تعالیم موسی را نپذیرد، باز هم یهودی شمرده می‌شود؟ برخی همین نظر را دارند.^۱ بنابراین، دو نکته‌ای که درباره دو دین دیگر هم خانواده یهودیت گفته شد، درباره یهودیت صدق نمی‌کند. اولاً پاسخ به این پرسش، ساده و سراسر است و ثانیاً عنصری است؛ ثانیاً عنصری در آن دیده می‌شود که از حیطه اختیار انسان خارج است و به گردن نهادن انسان کاری ندارد.

یکی از ویژگی‌های دینات یهود که آن را از بسیاری از نظام‌های دینی دیگر، و به‌ویژه دو دین هم خانواده، یعنی مسیحیت و اسلام، متمایز می‌کند، این نکته است که این نظام، آمیزه‌ای از دیانت و قومیت است. قومی شکل گرفته است و شخصیتی برای نجات این قوم برانگیخته شده که ضمناً دستورها و تعالیمی، اعم از اعتقادی و عملی، برای آنان آورده است. پرسش بسیار مهم در اینجا این است که: خود عنصر «قوم» چه میزان در این نظام نقش ایفا می‌کند؟ اگر نقش این عنصر، کلیدی و اساسی باشد، باعث می‌شود نظام دینی یهودیت تا حد بسیاری با نظام دو دین هم خانواده متفاوت شود، و همان‌طور که خواهیم دید، این عنصر نقش اساسی دارد. نکته فوق باعث شده است مورخان ادیان تا حدی متفاوت با یهودیت بپردازند، و در حالی که تاریخ همه ادیانی را که مؤسس و بنیان‌گذاری خاص

۱. نک: جاکوب نیوزنر، یهودیت، ترجمه: مسعود ادیب، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۹، ص ۲۱-۲۵؛ جمعی از نویسندگان، جهان مذهبی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۹.

دارند از زندگی مؤسس آغاز می‌کنند و حداکثر به عنوان «مقدمه»، فضای اجتماعی و خانوادگی‌ای را که مؤسس در آن متولد شده ذکر می‌کنند، تاریخ یهودیت را نه از مؤسس، بلکه از چند قرن قبل از مؤسس، یعنی از ابراهیم خلیل (ع) آغاز می‌کنند. ابراهیم خلیل (ع) چه ویژگی‌ای دارد که تاریخ دیانت یهود از او آغاز می‌شود؟ آیا این شخصیت تعلیم خاصی آورده که باید تاریخ این دیانت از او آغاز شود؟ حداقل مطابق تورات، این‌گونه نیست. چرا تاریخ این دین از نوح آغاز نشده، با اینکه نوح نیز، مانند ابراهیم، نیای قوم اسرائیل است و در تورات احکام و دستورهای مهمی به او منسوب است که شریعت نوح خوانده می‌شود؟

تفاوت ابراهیم با همه انبیای دیگر در تورات این است که او علاوه بر اینکه نیای قوم است، بشارت پیدایی این قوم به او داده شده و زندگی و مهاجرت و مبارزات او در جهت تشکیل این قوم است. مهم‌ترین مژده و بشارتی که به ابراهیم سال‌خوده بی‌فرزند داده می‌شود این است که نسل و قومی بزرگ از او پدید خواهد آمد، قومی که بزرگ و برگزیده است و قوم خاص خدا است. این بشارت در همه مراحل زندگی ابراهیم، حداقل از زمانی که پای در سرزمین کنعان می‌گذارد، دیده می‌شود. خداوند به ابراهیم می‌گوید این سرزمین را به تو و نسل تو خواهم بخشید.

شاید اگر یکی از حوادث زندگی ابراهیم خلیل را که در کتاب مقدس هر دو دین، یعنی تورات و قرآن آمده، با هم مقایسه کنیم، تفاوت مهمی که بین دو نظام دینی وجود دارد آشکار شود. این حادثه ماجرای ذبیح فرزند به دست ابراهیم خلیل است، که بزرگ‌ترین و سخت‌ترین آزمایش است. باید توجه داشت که بین دو روایت از ماجرا تفاوت‌های مهمی وجود دارد؛ مثلاً در روایت تورات فرد ذبیح، که در آن کتاب اسحاق است، هیچ نقشی در آزمایش ندارد و فقط ابراهیم است که آزمایش می‌شود و اسحاق مجبور است به خواست پدر تن دهد، ولی در قرآن هر دو نفر آزمایش می‌شوند و آنگاه که هر دو نفر تسلیم می‌شوند آزمایش به پایان می‌رسد. اما سخن ما در

اینجا تفاوت‌های دو روایت نیست، بلکه سخن درباره نتیجه این آزمایش است. در روایت توراتی نتیجه این آزمایش و سربلندی ابراهیم این است که خداوند به او مژده می‌دهد که از نسل او قوم بزرگی پدید خواهد آورد: بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد و گفت: خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چون که این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، هر آینه تو را برکت دهم و ذُریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگ‌هایی که بر کناره دریا است و ذُریت تو دروازه‌های دشمنان را متصرف خواهد شد و از ذُریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی (سفر پیدایش، ۲۲: ۱۵-۱۸).

اما در قرآن پیمد این آزمایش و سربلندی ابراهیم متفاوت است. این موفقیت دو نتیجه در بر دارد: یکی شخصی و دیگری اجتماعی. از یک سو، مقام ابراهیم خلیل نزد خداوند ارتقا می‌یابد و این پاداشی است که خدا به صالحان می‌دهد. از سوی دیگر، ابراهیم خلیل پس از سربلندی بیرون آمدن از آزمایش، شایستگی امامت و رهبری همه مردم، و نه گروه و قومی خاص، را پیدا می‌کند و به این مقام می‌رسد.

بنابراین، برای حادثه تاریخی واحدی، که در دو متن به گونه‌ای متفاوت آمده، دو پیامد متضاد نقل شده و در یکی ثمره تسلط دیندارانه ابراهیم، مژده پیدایی قومی خاص است و در دیگری نه تنها سخنی از قوم به میان نیامده، بلکه امامت عمومی ابراهیم مطرح شده که در واقع از این جهت نفی ورود قومیت است.

ج. جایگاه قوم در ساختار مجموعه عهد قدیم

این نکته را از جهتی دیگر در ساختار بخش تاریخی عهد قدیم می‌یابیم. مجموعه عهد قدیم دو نسخه قدیمی دارد؛ یکی به زبان عبری و دیگری یونانی که گفته می‌شود به مناسبت تعداد کسانی که در ترجمه آن به یونانی نقش داشته‌اند سبعینیه یا هفتادین خوانده می‌شود. در نسخه عبری، پنج سفر تورات (پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثئیه) و کتاب‌های

انبیای متقدم (یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان) پشت سر هم آمده است. در نسخه سبعینه، همین نظم در ابتدای کتاب وجود دارد، با این تفاوت که نوشته داستانی کوچکی، که ماجرای فرعی است، به نام کتاب روت، بین دو کتاب داوران و سموئیل آمده است. حال اگر پنج کتاب تورات و کتاب‌های انبیای متقدم را مرور کنیم، همان‌طور که باروخ اسپینوزا می‌گوید، با کتابی تاریخی روبه‌رو هستیم که برهه‌ای از تاریخ قوم اسرائیل را به تصویر می‌کشد. این مجموعه، که اسپینوزا معتقد است کتاب واحدی است که به دست یک نفر پس از اسارت بابل به نگارش درآمده، در واقع تاریخ پیدایی قوم اسرائیل و حوادثی که برای این قوم پیش آمده تا اجرای اسارت بابل در قرن ششم پیش از میلاد را در بر دارد.^۱ در این میان از پنج سفر تورات، کتاب نخست، یعنی سفر پیدایش، در واقع تاریخ پیدایش قوم اسرائیل است. اما اگر با نگاهی سطحی و بدون تأمل به کل این مجموعه به عنوان بخشی از تاریخ قوم اسرائیل بنگریم، یا به سفر پیدایش به عنوان کتاب تاریخ پیدایش قوم اسرائیل نگاه کنیم، در بدو امر مشکلی ایجاد می‌شود؛ و آن اینکه سفر پیدایش با مطالبی آغاز می‌شود که ظاهراً ارتباطی با تاریخ قوم اسرائیل ندارد. پیدایش آسمان و زمین و حیوانات و گیاهان و خلقت آدم و حوا و ماجرای گناه آدم و رانده شدن او و ماجراهای فرزندان آدم تا طوفان نوح ارتباط مستقیمی با تاریخ قوم اسرائیل ندارد. و اگر گفته شود این مطالب مقدمه تاریخ قوم است، باید گفت مقدمه این کتاب از دورترین حادثه تاریخی ممکن، یعنی اصل خلقت، آغاز شده، و معمولاً برای بحث تاریخی، از مقدمه‌ای این اندازه دور آغاز نمی‌شود.

۱. ر.ک. اسپینوزا، بندیکت، رساله الهی - سیاسی، ترجمه دکتر علی فردوسی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۷، فصل هشتم. همچنین این فصل از کتاب تحت عنوان «مصنف واقعی اسفار پنج‌گانه»، ترجمه: علی‌رضا آل بویه، در فصلنامه هفت‌آسمان، ۱۳۷۸، ش ۱، منتشر شده است.

اما با اندکی تأمل پاسخ این مشکل آشکار می‌شود. خلقت آسمان و زمین و آدم و حوا و خلقت حیوانات و گیاهان، همه مقدمه پیدایی قوم خاص خدا هستند. در کل، از بخش تاریخی عهد قدیم به‌وضوح این آشکار است که توجه خاص خدا به این قوم است و دیگر انسان‌ها و موجودات، طفیلی هستند و ایجاد این قوم برنامه ویژه خدا بوده است. از نگاهی به چیش سفر پیدایش، به‌خوبی این نکته آشکار می‌شود. این سفر مشتمل بر پنجاه باب است. در یازده باب نخست مطالب به صورتی کاملاً فشرده و گذرا بیان شده است. کل اجزای خلقت آسمان و زمین و موجودات دیگر و آدم و حوا و فرزندان آنها تا ابراهیم خلیل، در حدود یازده باب آمده و چون داستان به ابراهیم خلیل رسیده به گونه‌ای بسط یافته که فقط زندگی ابراهیم بیش از یازده باب را به خود اختصاص داده است. در واقع، زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف، یعنی چهار نسل، حدود چهل باب را به خود اختصاص داده، در حالی که از خلقت آسمان و زمین تا ابراهیم، که مطابق همین کتاب ده‌ها نسل را در خود دارد، فقط در حدود یازده باب آمده است. پس می‌توان گفت همه این حوادث مقدمه پیدایش این قوم هستند.

از این گذشته، نفس اینکه در متن مقدس بعد تاریخی غلبه دارد، حاکی از اهمیت حادثه تاریخی در دین است. یکی از تفاوت‌های قرآن مجید با تورات و اناجیل موجود، در این است که در قرآن تاریخ مطرح نیست و این کتاب به هیچ معنا کتابی تاریخی، که موضوع آن تاریخ باشد، نیست. حوادث تاریخی، که گاه در این کتاب نقل شده، صرفاً برای یادگرددن است و خود حادثه موضوعیت ندارد. به همین دلیل، حوادث تاریخی مثل شاه در قرآن به ترتیب تاریخ وقوع نقل نشده‌اند. اما وضعیت در تورات و اناجیل متفاوت است. موضوع این کتاب‌ها تاریخ است. تورات را می‌توان تاریخ قوم اسرائیل نامید. پس تاریخ قوم، در دین موضوعیت دارد؛ همان‌طور که اناجیل تاریخ زندگی عیسی هستند. پس حوادثی که در زندگی عیسی رخ می‌دهد در دین موضوعیت دارد. ذکر مثال به روشن شدن

بحث کمک می‌کند. قرآن مجید به هیچ معنا تاریخ زندگی پیامبر اسلام نیست و بنابراین، اینکه پیامبر اسلام چگونه متولد شده باشد و چگونه زندگی‌اش پایان یافته باشد، در خود دین تأثیری ندارد. این در حالی است که در مسیحیت چگونگی تولد و پایان یافتن زندگی عیسی، اساس دین را تشکیل می‌دهد. همین تفاوت بین اسلام و یهودیت به گونه‌ای دیگر دیده می‌شود. مخاطبان اولیه اسلام صرفاً ظرف نزول اسلام هستند و خودشان هیچ موضوعیتی ندارند. اما در یهودیت مخاطب اولیه، قوم اسرائیل است که خود قوم موضوعیت دارد و این دین باید برای خصوص این قوم، که کاهن خاص خدا است، بیاید.

این مطلب به گونه‌ای دیگر در بخش غیرتاریخی عهد قدیم خود را نشان می‌دهد. بخش چشمگیری از مجموعه عهد قدیم (هفده کتاب از سی و نه کتاب) کتاب‌های پس‌تربی هستند. این کتاب‌ها اموری را پیش‌گویی می‌کنند که همه با قوم مرتبط است. گاهی به قوم، که غرق در گناه است، آمدن بلا و مجازات گوشه شده و گاهی همین قوم، که در اثر گناه به مصیبت و یأس دچار شده، به گشایش و پایان سختی‌ها مژده داده شده است. گاه سخن از عاقبت اسف‌بار دشمنان قوم است و گاه سخن از آمدن شخصیتی که قوم را آزاد می‌کند یا به عظمت می‌رساند و... پس، در این کتاب‌ها نیز قوم نقش محوری دارد.

بخش کوچک‌تر عهد قدیم به «حکمت و مناجات و شعر» معروف است و پنج کتاب را در بر می‌گیرد. در این بخش نیز، به گونه‌ای کم‌رنگ‌تر، قوم برجستگی دارد. مثلاً بسیاری از مناجات‌ها و دعا‌های کتاب پرامیر داود درباره قوم یا دشمنان آن است. کتاب غزل‌های سلیمان، که حاوی سخنان عاشقانه کسی با بانویی است، در سنت یهودی به عشق‌باری بین خدا و قوم برگزیده تفسیر می‌شود.

بنابراین، در ساختار محتوایی مجموعه عهد قدیم نیز این قوم است که نقشی اساسی و برجسته ایفا می‌کند و گویا این عنصر است که نقش محوری دارد.

د. نقش ویژه قوم در نظام دینی

در ادیان ابراهیمی، دین به معنای برنامه‌ای خاص است که از ناحیه خدا برای رساندن انسان به هدفی خاص، یعنی رستگاری نهایی، آمده است. اما پاسخ به چند پرسش درباره این موضوع باعث می‌شود نظام‌های این سه دین متفاوت شود: هدف اصلی این نظام کدام انسان است؟ همه انسان‌ها یا گروهی خاص؟ آیا انسان‌ها در نگاه این برنامه از لحاظ ذات و استعداد یکسان‌اند، یا متفاوت‌اند، به گونه‌ای که برخی از آنان ذاتاً چنان خلق شده‌اند که توان قابلیت اجرای این برنامه را دارند و دیگران ندارند؟ آیا این برنامه صرفاً متوجه رستگاری نهایی انسان است و اگر به زندگی دنیوی این انسان نظر دارد، به عنوان مقدمه برای آن رستگاری نهایی است، یا اینکه در کنار رستگاری نهایی، زندگی دنیوی انسان‌ها یا برخی از آنان محل توجه خاص است؟ و دیگر اینکه چه اشخاص یا نهادها یا گروه‌هایی در اجرای این برنامه نقش ایفا می‌کنند؟

۱. کدام انسان؟

این نکته در دین اسلام آشکار و بیهی است که این دین برای همه انسان‌ها (ناس) یا فرزندان آدم (بنی آدم) آمده و هیچ تفاوتی بین آنها قائل نیست. در مسیحیت تعبیری در عهد جدید آمده که گویا مأموریت عیسی (ع) برای مخصوص قوم اسرائیل بوده است؛ مثلاً از برخی از سخنان عیسی (ع) برمی‌آید که مأموریت او مخصوص قوم اسرائیل بوده است؛ اما در عهد جدید این سخن از او نقل است که «بروید امت‌ها را بشارت دهید» و در بخش‌های متعددی از آن، متن به گونه‌ای است که تفاوتی بین یهودیان و غیریهودیان نیست. البته گاه سخن از این است که گویا عیسی در وهله نخست برای یهودیان آمده، اما چون او را نپذیرفته‌اند سراغ امت‌ها رفته است، که شاید

۱. نک: متی ۱۰: ۶-۷.

۲. نک: متی ۲۸: ۱۹.

مقصود این باشد که مخاطبان اولیه، یهودیان بوده‌اند و عیسی از خاندان آنان بوده، و آنان باید بیشتر از او استقبال می‌کردند. به هر صورت، آنچه واقع شده این است که در نهایت در نگاه این دین فرقی بین انسان‌ها نبوده است.

اما در یهودیت وضع متفاوت است. در حالی که به‌ظاهر این دین برای مخصوص قوم اسرائیل آمده، تلاش می‌شود که به گونه‌ای در آن توسعه داده شود تا غیربنی اسرائیل نیز بتوانند با برنامه این دین نجات یابند. با این حال، حتی بسیاری از عالمانی که باور دارند غیریهودیان نیز می‌توانند به این آیین بگریند و نجات یابند، معتقدند یهودیان اصیل جایگاه والاتری دارند و غیریهودیان حتی اگر یهودی شوند حداکثر ملحق به یهودیان هستند و از درجات نجات پایین‌تری برخوردار می‌شوند. البته برخی از این عالمان معتقد بوده‌اند کسی که تغییر کیش می‌دهد در اصل یهودی بوده و در اثر فشار پیروان دیگر ادیان از دین خود دست برداشته و دوباره به دین خود برگشته است. در یکی از سنت‌های تلمودی آمده است که حوا از مار شیطان آبتن شد و به همین جهت نسل انسان معیوب گردید. تجلی خدا در صحرای سینا باعث شد این عیب از نسل اسرائیل برداشته شود، اما سایر انسان‌ها در واقع از نسل شیطان و معیوب هستند.^۱ به هر حال، آیین یهودیت در اصل برای نجات و رستگاری قوم اسرائیل آمده است و اگر غیر این قوم از طریق این آیین به رستگاری برسند، از درجات پایین‌تری برخوردارند.

این نکته در اصل مأموریت و رسالت حضرت موسی (ع) نیز به گونه‌ای دیده می‌شود. موسی (ع) مأمور می‌شود به سوی فرعون برود. اما هرگز سخنی از دعوت فرعون به پرستش خدا نیست، بلکه صرفاً درخواست است و آن اینکه قوم اسرائیل را آزاد کند. نه تنها حضرت موسی مأمور به

۱. نک: آلن آنترم، *باورها و آیین‌های یهودی*، ترجمه: رضا فرزین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۵، ص ۳۴۹-۳۵۰. لازم به ذکر نیست که این نگاه با عدالت خداوند هرگز سازگاری ندارد چراکه مطابق آن اکثریت قاطع انسان‌ها با سرشتی معیوب پا به این جهان می‌گذارند.

دعوتِ فرعون نیست، بلکه خداوند می‌گوید من دلِ فرعون را سخت می‌گردانم تا قوم را آزاد نسازد و در نتیجه او را مجازات کنم:

و خداوند به موسی گفت: چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دست سپرده‌ام به حضور فرعون ظاهر سازی و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم مرا رها نکند. و به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است، و به تو می‌گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از دهاکردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست‌زاده تو را می‌کشم (سفر خروج ۴: ۲۱-۲۳).

بنابراین، در مأموریت حضرت موسی(ع) قومیت جایگاه نخست را دارد. این نکته رفتنی خود را به خوبی نشان می‌دهد که نگاهی به مأموریت حضرت موسی(ع) در قرآن مجید بیندازیم. خداوند در قرآن مجید نیز به موسی(ع) مأموریت می‌دهد که به سوی فرعون برود، اما مأموریت او در این کتاب چیز دیگری است.

اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقَالَ لَئِيَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ؛
به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گوید،
شاید که پند پذیرد یا بترسد (طه: ۴۳-۴۴)؛ مقایسه کنید با نازعات: (۱۷).

مقایسه همین دو فقره کافی است که تفاوت در نظام را روشن کند. این بخش را با این پرسش آغاز کردیم: «کدام انسان؟» مقصود این است که هدف دین نجات و رستگاری کدام انسان است؟ از تورات برمی آید که هدف مأموریت حضرت موسی (ع)، قوم اسرائیل است و از قرآن مجید برمی آید که هدف، نجات و رستگاری بشر است و این مأموریت حتی شریک‌ترین و گردنکش‌ترین انسان‌ها را نیز شامل می‌شود. موسی (ع)، مطابق قرآن مجید، یکی از پیامبران الهی است که جملگی آنان آمده‌اند تا بشر را به سوی گردن‌نهادن به حق و یکتاپرستی دعوت کنند و هیچ انسانی نزد خدا با دیگری تفاوت ندارد. مطابق قرآن همه پیامبران برای هدایت همه انسان‌ها به سوی رستگاری آمده‌اند و برای آنان هیچ انسانی با انسان دیگر تفاوت ندارد.

۲. کدام هدف؟

بدون تردید حضرت موسی را باید بنیان‌گذار یهودیت به عنوان یکی از ادیان، به حساب آورد. در بخش قبل پرسش این بود که مأموریت موسی (ع) کدام انسان‌ها را در بر می‌گرفت و حال پرسش این است که حضرت موسی (ع) می‌خواست برای این انسان چه کاری انجام دهد. نورات مأموریت اصلی حضرت موسی (ع) را این گونه به تصویر می‌کشد:

و چون او [موسی] نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را بینم، که بوته چرا سوخته نمی‌شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل ببال سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: ای که گفت: بدین‌جا نزدیک میا؛ نعلین خود را از پاهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است ... و خداوند گفت هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکران ایشان شنیدم، زیرا غم‌های ایشان را می‌دانم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمینی نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که شیر و شهد جاری است ... پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری (سفر خروج ۱: ۲-۴).

این فقره، نخستین مواجهه حضرت موسی (ع) را با خدا نشان می‌دهد. مطابق این فقره، مأموریت اصلی موسی (ع) اصلاح دنیای قوم اسرائیل است. مأموریت او این است که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به سرزمین کنعان برساند. اوج این مأموریت دنیایی، جایی است که بنی اسرائیل مجاز می‌شوند که از همسایگان مصری خود طلا و نقره و اشیای دیگر به عاریت بگیرند و با خود ببرند:

و واقع خواهد شد که چون بروید تهی‌دست نخواهید رفت. بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود (سفر خروج ۳: ۲۱-۲۲).

در باب‌های بعدی سفر خروج و سه سفر بعدی تورات، به تدریج سخن از احکامی به میان می‌آید که خداوند برای قوم فرستاده است. در مجموع، به نظر می‌رسد مأموریت اصلی موسی (ع)، همان اصلاح وضعیت دنیایی قوم است و در درجه بعد، دین و احکام خدا مطرح می‌شود. به نظر می‌رسد وضعیت قوم، به گونه‌ای هدف اصلی خدا و نیز پیامبر او، حضرت موسی (ع)، است. داستان نخستین مواجهه موسی (ع) با خدا در قرآن مجید نیز آمده است و اتفاقاً از جهاتی دو داستان مشابه است. اما از لحاظ هدف مأموریت، در قرآن وضعیت عکس است و هدف اصلی، دعوت به خدا و توحید است و هدف ثانی نجات قوم اسرائیل:

و ایا خبر موسی به تو رسید؟ هنگامی که آتش دید، پس به خانواده خود گفت: درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره‌ای از آن را برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابیم. پس چون بدان رسید، ندا داده شد که: ای موسی! این منم پروردگار تو، پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی. و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده. منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس ما پرستش کن و به یاد من نماز بر پا دار. در حقیقت قیامت فرا رسیده است. می‌خواهم آن را پوشیده دارم، تا هر کسی مطابق سعی و تلاش خود جزا یابد ... تو و برادرت معجزه‌های مرا [برای مردم] ببرید و در یاد کردن من سستی نکنید. به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، و با او سخنی نرم گوئید، امید آنکه پند پذیرد یا بترسد. آن دو گفتند: پروردگارا ما می‌ترسیم که او آسیبی به ما برساند یا آنکه سرکشی کند. فرمود: مترسید، من همراه شمایم، می‌شنوم و می‌بینم. پس به سوی او بروید و بگوئید: ما دو فرستاده پروردگار تویم، پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست، و عذابشان مکن، به راستی که ما برای تو از جانب پروردگارت معجزه‌ای آورده‌ایم، و بر هر کس که از هدایت پیروی کند درود باد. در حقیقت، به سوی ما وحی آمده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و روی گرداند ... (طه: ۹-۴۸).

درست است که موسی (ع) مأموریت دارد قوم اسرائیل را از عذاب مصریان رهایی بخشد اما مأموریت اصلی او چیز دیگری است. او باید همه انسان‌ها، اعم از خودش و فرعون، را به سوی خدا دعوت کند و حسابرسی خدا را به همگان تذکر دهد. پس باز در حالی که قومیت در تواریخ هدف اصلی است در قرآن مجید این دعوت به حق‌پرستی و خداپرستی است که هدف اصلی است.

۲. کدام وسیله؟

همان‌طور که در ابتدای این نوشتار اشاره شد، ادیان زنده و بزرگ جهان در یک چیز مشترک اند: آن اینکه همه آنها در پی رستگاری نهایی انسان هستند. البته در اینکه این رستگاری چیست و چگونه محقق می‌شود اختلاف بسیار با هم دارند. به هر حال، در تعریفی کلامی می‌توان گفت: «دین عبارت است از برنامه خدا برای رستگاری انسان». اما پرسش این است که خدا این برنامه خود را چگونه عملی می‌کند و به تعبیر دیگر چه عاملی نقش اصلی را در عملی‌شدن این برنامه ایفا می‌کند؟ اگر سه دین هم‌خانواده، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، را با توجه به این پرسش مقایسه کنیم در خواهیم یافت که این ادیان، در عین اینکه در اجزای نظام الاهیاتی خود، به حسب ظاهر اشتراکاتی دارند، اختلافات مهمی نیز وجود دارد که باعث می‌شود نظام‌ها از هم متمایز شوند.

پرسش را از اسلام و متن اصلی آن، یعنی قرآن مجید، آغاز می‌کنیم. مطابق دین اسلام و قرآن مجید چه عاملی نقش اصلی را در اجرای «برنامه خدا برای رستگاری انسان» ایفا می‌کند؟ با نگاهی گذرا به قرآن مجید درمی‌یابیم که خداوند از میان انسان‌ها برترین و پرهیزگارترین و حق‌پرست‌ترین و متخلق‌ترین انسان‌ها را برمی‌گزیند تا آنان پیام خدا را به انسان‌ها برسانند و در صورت امکان احکام خدا را در اجتماع اجرا کنند و نیز الگو و اسوه انسان‌ها باشند. هرچند این افراد، که «پیامبر» خوانده می‌شوند، خودشان موضوعیت ندارند و صرفاً واسطه هستند، اما نقش اصلی را در اجرای برنامه خدا ایفا می‌کنند.

وقتی همین پرسش را از دین دیگر، یعنی مسیحیت، می‌پرسیم، پاسخی که می‌گیریم متفاوت است. در نظام الاهیاتی رایج مسیحی نیز پیامبران به گونه‌ای در اجرای برنامه خدا نقش ایفا می‌کنند، اما نقش آنان درجه دوم و سوم است. نقش اول از پیامبر نیست، بلکه از «منجی» است. عیسی مسیح یکی از پیامبران خداوند نیست که صرفاً پیام خدا را به انسان‌ها رسانده باشد، بلکه او پسر ازلی خداوند است که هم‌ذات با خدا است و جسم گرفته و به شکل انسان درآمده تا به صلیب رود و گناهی را که از حضرت آدم (ع) به انسان‌ها به ارث رسیده و مانع نجات و رستگاری آنان است، کفاره دهد و به این معنا منجی است. چون رستگاری را میسر می‌کند. او، به تعبیر «نامه به عبرانیان» در عهد جدید، کاهن خاص خدا یا کاهن بزرگ است، به این معنا که اگر کاهنان حیوانات را قربانی می‌کردند تا خدا را خوشنود سازند، او خویشتن را قربانی می‌کند. نقش پیامبران صرفاً این بوده است که زمینه را برای آمدن منجی فراهم کنند. آنان نمی‌توانسته‌اند انسان را به نجات و رستگاری رهنمون شوند، بلکه وظیفه داشته‌اند دستورهای برای او بیاورند تا وضع وی از آنچه هست بدتر نشود و منجی بیاید و زمینه را برای رستگاری فراهم کند. به همین دلیل در کتاب‌های الاهیاتی مسیحی معمولاً فصلی یا بخشی با عنوان «پیامبرشناسی» یا «راهنماشناسی» دیده نمی‌شود.

یهودیت نیز وضعی مشابه مسیحیت دارد. نقش اول را در برنامه خدا، نه پیامبران، بلکه «قوم اسرائیل» ایفا می‌کند. پیامبران در واقع خدمت‌گزار قومند و باید در راه اهداف قوم فدا شوند. درست است که برخی از نویسندگان مشهور یهودی که تحت تأثیر اسلام بوده‌اند، در کتاب‌های خود «پیامبرشناسی» یا «راهنماشناسی» را برجسته کرده‌اند، اما واقعیت این است که نقش اول در برنامه خدا از آن قوم است. اگر در مسیحیت رایج مسیح، کاهن خاص خدا است و باید برای دیگران رنج بکشد، در یهودیت، «قوم اسرائیل» است که کاهن خاص خدا است و باید رنج بکشد و حتی بار گناه دیگر انسان‌ها را به دوش بکشد. به همین دلیل در بسیاری از

کتاب‌هایی که درباره باورهای یهودی نوشته می‌شود، در حالی که فصلی ویژه به عقیده «قوم برگزیده» اختصاص می‌دهند، یا از نبوت اصلاً بحث نمی‌شود یا به صورت فرعی اشاره‌ای به آن می‌شود.

ما در این بحث قصد ارزش‌گذاری و داوری نداریم. فقط در پی آنیم که تفاوت نظام‌ها را نشان دهیم تا از سوءبرداشت جلوگیری کنیم. مسلمانانی که زندگی پیامبران را در عهد قدیم و قرآن مجید مقایسه می‌کنند عموماً شکست‌زده می‌شوند که چرا زندگی و اعمالشان در این دو متن این اندازه تفاوت دارد. در حالی که در قرآن مجید آنها افرادی بسیار منزّه‌اند، در عهد قدیم به آن حد از منزّه نیستند و چه بسا تخلفاتی از آنها سر می‌زند. بدفهمی از آنجا آغاز شده است که فرد مسلمان زندگی هر پیامبر را آن‌گونه که در عهد قدیم مطرح شده، در نظام الاهیات قرآن قرار می‌دهد و بنابراین آن را ناسازگار می‌یابد و تعجب می‌کند که چگونه فرعی یهودی این سخنان را درباره پیامبران بزرگ خدا می‌پذیرد. غافل از اینکه نبوت در نظام الاهیاتی قرآن و اسلام نقشی را ایفا می‌کند و جایگاهی را دارد که با نقش آن در نظام دینی یهودیت بسیار متفاوت است. در نظام دینی یهودیت نقش اصلی از آن قوم خاص خدا است. کتاب پیش رو در هفت فصل تعلیمات یهودی را بررسی کرده است. نویسنده در فصل اول به «قوم برگزیده» می‌پردازد. در فصل دوم آموزه خدا در یهودیت را می‌کاود. فصل سوم تعلیم تورات را بررسی می‌کند و فصل چهارم به چرخه سال مذهبی یهودی می‌پردازد. فصل پنجم درباره سرزمین مقدس است. فصل ششم آموزه‌های اعتقادی را می‌کاود و نهایتاً فصل هفتم به عبادت پرداخته است. در این کتاب، در حالی که نخستین فصل به قوم اختصاص یافته و یک فصل هم درباره سرزمین مقدس است، اما حتی در بحثی فرعی آموزه نبوت مطرح نشده است. شاید برای خواننده مسلمان این پرسش پیش بیاید که اگر این کتاب تعلیمات دینی یهودی را مطرح کرده چرا جایگاه ویژه‌ای به قوم و سرزمین داده و هیچ بحثی را به نبوت و راهنماشناسی اختصاص نداده است؟ پاسخ از قبل روشن شد و آن اینکه، ما با دو نظام دینی متفاوت روبه‌رو هستیم؛

یکی اسلامی و دیگری یهودی. برخی از عناصر در یکی از این دو نظام هستند و نقشی اصلی ایفا می‌کنند ولی در دیگری وجود ندارند. حتی عناصری که در هر دو نظام مشترک‌اند، نقشی که ایفا می‌کنند متفاوت است. مثلاً نقشی که آموزه نبوت در نظام اسلامی ایفا می‌کند نقش درجه یک و محوری است، در حالی که نقش این آموزه در نظام یهودی، درجه دو است. در نظام یهودی «قوم برگزیده» نقش اصلی و درجه یک را ایفا می‌کند، در حالی که در نظام اسلامی اساساً چنین عضو و عنصری وجود ندارد.

در بیان باید این نکته را متذکر شویم که نویسنده، یا به تعبیر دقیق‌تر، گردآورنده این کتاب، مطالبی را از طیف‌های مختلف عالمان و نویسندگان یهودی نقل می‌کند که برخی از آنها جای نقد و چون و چرای جدی دارد. نمونه آن ماجرای هولوکاست و مبالغه در قتل عام یهودیان و نیز نتایجی است که از این امر گرفته شده است. بر فرض که در اروپا یهودیان توسط گروهی مسیحی مورد ستم قرار گرفته باشند، آیا این می‌تواند آواره کردن ملتی دیگر در نقطه‌ای دیگر از جهان و تصرف سرزمین آنان را مجاز گرداند؟ آیا در جهان کنونی کسی می‌تواند مدعی شود که چون مطابق متن مقدس من، فلان سرزمین را خداوند هزاران سال قبل به نیاکان من داده است من حق دارم امروز آن را با زور تصاحب کنم و ساکنان آن را بیرون برانم؟ آیا در جهان کنونی کسی می‌تواند مدعی شود که نیاکان من قرن‌ها پیش در نقطه‌ای از زمین ساکن بوده‌اند و من امروز مالک آن سرزمین هستم؟ و ...

پاسخ پرسش‌های فوق روشن است و امروزه هرگز چنین ادعاهایی پذیرفته نیست کما اینکه امروزه نژادپرستی و خود را نژاد برتر دانستن نزد همه جهانیان محکوم است. چنین ادعاهایی همه محکومند و نیاز به نقد ندارد. با این حال در مواردی در پاورقی برخی صفحه‌ها به مناسبتهای نکته‌ها و نقدهایی آورده شده است.

قدردانی و سپاس

در نخستین ماه‌های سال ۱۹۶۰، دوستانم جرج برانتل^۱ فقید، که در آن زمان ویراستار انتشارات برازیلر بوکس^۲ بود این ایده را مطرح کرد که شش کتاب با هم مشتمل بر متن و شرح منتشر شود که «ادیان بزرگ انسان مدرن» را تلخیص و تبیین کند.^۳ او شکل و قالب این مجلدات را به دقت تمام معین کرد: قرار بود این مجلدات مشتمل بر متون اصلی باشد که از طریق آن خواننده، به کمک شرح، با روح و ارزش‌های هر یک از سنت‌های بزرگ دینی ارتباط مستقیم برقرار کند. برانتل از من دعوت کرد مجلد مربوط به یهودیت را تدوین کنم. من پذیرفتم اما آگاه بودم که به کمک متخصصی

-
1. George Brantl
 2. Braziller Books

۳. این مجموعه مشتمل بر «اسلام»، «آیین هندو»، «آیین بودا»، «یهودیت»، «آیین کاتولیک» و «آیین پروتستان» است، که دو کتاب آخر پیش‌تر به زبان فارسی برگردان شده است. اولی را حسن قنبری ترجمه، و انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب منتشر کرده است. دومی را صاحب این قلم ترجمه کرده و انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی به چاپ رسانده است.

جوان برای یافتن متون مناسب از مجموعه وسیع نوشته‌ها نیازمندم. ژول هارلو،^۱ که به‌تازگی به مقام حاخامی منصوب شده بود، به‌جد با من در انتخاب و ترجمه متون در ویراست نخست این کتاب همکاری کرد.

سی سال بعد ویراستار دیگری که با من دوست شده بود، یعنی کارول هال^۲ از انتشارات تاجستون بوکس،^۳ مرا به ویراست اصلاح‌شده‌ای از این کتاب تشویق کرد که مسائل جدیدی را که در دهه‌های اخیر در یهودیت بحث شده بود، در بر بگیرد. خوش‌بختانه توانستم دوباره به ربی هارلو مراجعه کنم و او بی‌درنگ با همکاری مجدد موافقت کرد. ما موضوع‌های جدیدی از همه عناصر درون یهودیت را که در متون نهفته است معین کردیم و تقریباً یک‌سوم به کتاب اولیه افزودیم و اصلاحات بسیاری در متن ۱۹۶۱ به وجود آوریم. توان ربی هارلو با گذر زمان کم نشده بود و حکمت و بینشش افزون شده بود. همکاری با او برای بار دوم حتی لذت بیشتری نسبت به لذتی که از سی سال پیش در یاد دارم، داشته است.

در بُعد فنی حروف‌نگاری و تعلیم دست‌نوشته‌ها، سپاس‌گزار دو دانشجوی کوشا و وفادارم در دانشکده دارتموث^۴ هستم، یعنی مریث کتز،^۵ که یک نیمسال در دانشگاه با من گذراند تا تمام‌وقت بر روی این نسخه اصلاح‌شده کار کند، و یهوشوع وسوکی،^۶ که در کلاس‌ها و پس از آنها کمک کرد. نزدیک به پایان کار، دانشجوی قدیمی‌ام در دارتموث، ادوارد نلسون،^۷ داوطلب شد که مجدانه تا پایان کار مرا یاری دهد. ساندرا کورتیس،^۸ مسئول اجرایی که گروه ادیان را در دارتموث اداره می‌کرد، و کارکنان زیرمجموعه‌اش در طی چرخش این دست‌نوشته، در همه مراحل اصلاح،

-
1. Jules Harlow
 2. Carole Hall
 3. Touchston Books
 4. Dartmouth
 5. Meredith Katz
 6. Joshua Wesoky
 7. Edward Nelson
 8. Sandra Curtis

در حوزه مسئولیتشان لطف بی دریغ داشتند. همکارانم در تورنتون هال^۱، بی استثنا، حامی یکی از خودشان بودند که با تدریس و تکمیل این اثر در پی این اصلاح بود.

با نگاه به این کتاب، چه نسخه اولیه و چه این نسخه که حجیم تر شد و اصلاحات اساسی در آن به وجود آمده، بیش از سی سال پیش قدردان زحمات بی اندازه ژول هارلو می شوم. سپاسم در برابر یاد و خاطره جورج برانفل افزون شده و اندوهم در نتیجه فوت نابهنگام او بیشتر است. وقتی این اثر بار اول به انجام رسید دومین کتاب منتشر شده ام بود و در واقع نمی دانستم هر کتاب چه اندازه برای خانواده مؤلف زحمت دارد. از آن زمان فیلیس^۲ همسرم از بیش از چهل سال پیش تاکنون، مرا از لابه لای شمار فراوانی کتاب و صفاها مقاله دیده است. هیچ یک از این کارها بدون حمایت و تحمل او کامل نمی شد. او به عنوان نخستین خواننده، مدام هر صفحه را بهبود می بخشید.

این اثر تا حد ممکن، چه در متن و چه شرح، از جهت گیری خودداری کرده است. متون اصلی، از عهد باستان تا زمان معاصر، با ادبیات خودشان عرضه و شرح شده اند. متون اساسی و توضیحات لازم برای تأمل و تفکر خواننده در این کتاب هست. اینها شناخت را افزون می کنند و شاید راه سیر معنوی را نیز هموار سازند.

آرتور هرترزبرگ

نهم ژوئن ۱۹۹۱

دیباجه ویراست نخست

اصل اندیشه تلاش برای ایجاد این اثر گستاخی و جسارت است. معرفی ادبیاتی معنوی، که گستره سه هزاره را در بر می گیرد، در محدوده کتابی کوچک ممکن نیست. خواننده آگاه بسیاری از چیزهایی را که ترجیح می دهد در آن گنجانیده شده باشد، نمی یابد. متأسفانه وظیفه ویراستار آن است که فقراتی را که به نظرش برجسته تر و ارزشمندتر برگزیند. در نتیجه کسی که قطعات ادبی را گلچین می کند در واقع کتاب خودش را از طریق سخنان دیگران می نویسد. مفروض ویژه ای که بر اساس آن این اثر ایجاد شده این باور من است که نوعی پیوستگی و یکپارچگی در ایمان یهودی، با همه تطورات بیانی که دارد، نهفته است. در اینجا به یهودیت به صورت مفهومی و نظری پرداخته می شود. ارزش ها و تصدیق های اساسی یهودیت ملاک بخش بندی این کتاب است و گزینش از سنت ادبی یهودی به گونه ای تنظیم می شود که تمامیت روح یهودی را در خلال اعصار نشان دهد.

از آنجا که دین یهودی به شدت با تجارب تاریخی قوم یهود درگیر است، مفید خواهد بود که این کتاب همراه با تاریخ یهود مطالعه شود.

شمار فراوانی از چنین کتاب‌هایی در همه زبان‌های اصلی جهان یافت می‌شود.

من نمی‌توانم وظیفه خود را بدون حق‌شناسی و سپاس‌گزاری از همسرم به سبب سهمش در این اثر، یعنی همراهی در آماده‌سازی این کتاب، انجام دهم. این دعای من است در قالب کلمات یک دعای کلاسیک یهودی: «همان‌طور که این سرای مطالعه را ترک می‌کنم، امید که این کتاب در نظر آن قادر مطلق ناخوشایند نباشد و او مرا یاری دهد که به سرای مطالعه دیگری وارد شوم، برای نام او».

آ. اچ.

انگلوود، نیوجرسی^۱

نهم ژوئن ۱۹۶۱

دیباچه ویراست اصلاح شده

این کتاب یک بار در دورانی آرام پایان یافت؛ اکنون پس از سه دهه ناآرام بازبینی شده است. بسیاری از پاسخ‌ها به پرسش‌ها درباره ارزش‌ها و زندگی و مرگ اکنون نسبت به سی سال قبل متفاوت است. نتیجه طبیعی، این جمله کلیشه‌ای و تکراری است که دین با تغییر زمان تغییر می‌کند و در واقع چنین چیزی رخ داده است، و خود باور من تغییر می‌کنند، چنان‌که من خود می‌دانم که بین چهلمین سالگرد تولدم که مقدمه ویراست نخست این اثر را به پایان رساندم، و هفتادمین سالگرد تولدم که متن حاضر را به پایان رساندم، تغییر کرده‌ام. آنچه بسیار در خور توجه است این است که در این دوران بسیار پریشان که در سال‌های اخیر اغلب گرفتار فرقه‌گرایی خشمگین بوده، یهودیت یکپارچگی خود را تا حد بسیار حفظ کرده است. حدود صد صفحه از مطالب جدید در این نسخه تجدیدنظرشده از اختلافات گردآوری شده، که البته ناسازگاری اساسی ندارند، و همه بحث‌ها درباره موضوعات جدید سه دهه اخیر را در بر می‌گیرند.

بنیان‌های جهان در اواخر دهه ۱۹۵۰ محکم به نظر می‌رسید. آمریکا به عنوان قدرت برتر جهان در اوج نفوذ و اقتدارش قرار داشت. پنج میلیون یهودی در درون مرزهای این کشور کمتر از آن آزار می‌دیدند و طرد می‌شدند که یهودیان در طی قرن‌های متمادی آوارگی در میان امت‌ها متحمل شده بودند. یهودیت می‌توانست دینی اطمینان‌بخش توصیف شود، ایمان جماعتی که دیگر چیزی نداشت که از دست انسان هراسان باشد. یهودیان آمریکا، چنان‌که من امیدش را داشتم، می‌توانستند راه خود را به عقب به سوی سنت دینی موروثی بیابند. مسلماً مؤمنان، که در هر یک از مذاهب متعدد بر اساس احکام [دینی] زندگی می‌کردند، اقلیت بودند. اغلب یهودیان در باورها و اعمالشان نگاهی کلی و سطحی داشتند، اما آنچه یهودیت تعلیم می‌داد آشکار به نظر می‌رسید. مذکربودن خدا، یا حداقل مذکربودن نمایندگان دارای حجیت او به شدت در معرض پرسش بود، هرچند زنان به صورت روزافزونی، در یهودیت مانند همه ادیان مبتنی بر کتاب مقدس، در پی آن برآمده بودند که خواهان برابری باشند.

در اواخر دهه ۱۹۵۰، بنیادگرایی هنوز به قدرت اصلی در آمریکا تبدیل نشده بود. صحنه دینی هنوز تحت تأثیر میان‌روهای الاهیاتی و اجتماعی بود که در پی تعدیل تعارض‌ها و هماهنگ کردن اختلافات بودند. گروه‌های اصلی دینی، مثل همیشه، در مسائلی مانند سقط جنین یا کمک دولتی به آموزش در مدارس مذهبی خصوصی اختلاف داشتند اما چنین می‌نمودند که از پرخاش و نزاع به سوی توافق عملی سیر می‌کنند. مبنیاً در جامعه آمریکا اختلاف عمیقی درباره مسئله نژاد وجود داشت. گروه‌های بزرگ در میان مسیحیان جنوب برای ابقای تبعیض نژادی فعالانه مبارزه می‌کردند و برخی از کنیسه‌ها در آن نواحی بیش از نجوای در گوشی سخن نمی‌گفتند؛ اما توده غالب جامعه دینی سازمان‌یافته، چه یهودی و چه مسیحی، فعالانه و از سر تعهد آرمان حقوق مدنی را در پیش گرفتند. اعتقاد گسترده‌ای وجود داشت که این اتحاد به دوره‌ای از صلح و همکاری در

میان ادیان منجر خواهد شد؛ آنها چنین می نمودند که برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه‌تر و مسالمت آمیزتر در آینده‌ای نزدیک همکاری می کنند. در درون یهودیت، اغلب مؤمنان یهودی معتقد بودند آینده مسالمت آمیزتر خواهد بود. آنها فکر می کردند در جامعه شان هماهنگی و سازگاری گسترش خواهد یافت. در آن زمان ارتدوکس ها را میانه‌روهایی رهبری می کردند که به راحتی با جناح های آزاداندیش تر محافظه کاران و تجدیدنظرطلبان همکاری می کردند. مطمئناً در اواخر دهه ۱۹۵۰ فضا در حال تغیر بود. برخی از قدرت ها در میان ارتدوکس ها داشتند مدعی می شدند عناصر بنیادگراتر بر ایجاد حصارهایی برای نگه داشتن مؤمنان واقعی در درون دسته خودشان پافشاری می کردند. تجدیدنظرطلبان و محافظه کاران به سمت برابری جنسیتی سیر می کردند و بدین سان هرچه بیشتر از علاقه طبقات آزاداندیش تر به ارتدوکس ها کاسته می شد. در درون جامعه یهودی، چنان که در میان پروتستان ها و کاتولیک ها بود، مجادله گران شروع به تحدی با میانه‌روهای مذهبی کرده بودند، اما تعداد اندکی گمان می کردند که آینده، تضاد تیره و تاری را پدید خواهد آورد.

شاید مهم تر از همه اینها این بود که یهودیت در آمریکا، و حتی در اسرائیل، خود را به عنوان دینی غربی در وهله نخست طرف بحث و گفت و گوی با مسیحیت می انگاشت. در آمریکا یهودیان هنوز برای دستیابی به مساوات اجتماعی، در اجتماعی که مسیحیت بر آن پایه کامل داشت، مبارزه می کردند. در کشور اسرائیل تلاش یهودیان سرزمین های اسلامی برای احترام برابر به میراث فرهنگی شان در مراحل اولیه بود فرهنگ و جامعه، ظاهراً همیشه، تحت نفوذ و سیطره نخستین مهاجرانی بود که از اروپا آمده بودند.

ارتباط بین دین و غرب در سه دهه اخیر از اساس تغیر کرده است. خود مسیحیت، چه در روایت کاتولیک و چه پروتستان آن، به سمت قطع ارتباط بین دیانت مسیحی و فرهنگ غربی گام برداشته است. اندیشه جدید

تأکید می‌کند که تمدن‌های آسیا و آفریقا باید به یکسان دلوپس پیام مسیحی باشند، مبدا مسیحیت صرفاً عامل تعدی استعماری قلمداد شود. در خود غرب، دین، دیگر در مسیحیت و یهودیت منحصر نیست. جنگ‌ها و آشفتگی‌های سیاسی سه دهه اخیر، میلیون‌ها مسلمان، بودایی و هندو را به سری کشورهای مهم اروپایی و ایالات متحده سوق داده است. در هر شهر مهم غرب رود آلپ، مرز آلمان غربی قبل از اتحاد دوباره، حضور مساجد، معابد بودایی و معابد هندویی نمایان و رو به رشد است. در ده شهر از بزرگ‌ترین شهرهای ایالات متحده، روی هم رفته، اکنون اروپاییان سفیدپوست در اقلیت‌اند. مطمئناً سیاهان و اسپانیایی‌ها عموماً مسیحی هستند، اما حتی در میان آنان ادیان جهان سومی رو به رشد است.

در این جامعه بسیار امیخته، یهودیان، مستقل از هنجارهای پذیرفته‌شده غربی در پی تعریف خود و دین خودند. تأسیس مجدد دولت یهودی در آسیا نیروی قدرتمندی است که جامعه یهودی و یهودیت را، جدای از پیش‌بینی‌های سه دهه گذشته درباره آن به حرکت درآورده است. یکی از عمیق‌ترین مسائل در صهیونیسم تلاش برای آن است که با بازخوانی محیطی که در آن یهودیت در ابتدا تعریف شده، روح یهودی دوباره تعریف شود. یهودیت تخریب شد و این بحث در زندگی در تبعید و تحت فشار مداوم فرهنگ‌های مختلف، که اکثریت بودند، ادامه داشت. روح یهودی صحیح، نه به غرب، که زمانی به آن به اسارت برده شده، بلکه به خاورمیانه، که این قوم در آن متولد شده، تعلق دارد. همچنین، در سال‌های اخیر به دلیل ادله سیاسی مُبرم از اهمیت گفت‌وگو با غرب کاسته شده است. عرب‌ها با این استدلال با صهیونیست‌ها نزاع کرده‌اند که یهودیانی که به سرزمین اسرائیل بازگشته‌اند غربی‌های مداخله‌گر در امور دیگران‌اند که از زمان‌های دور با این سرزمین بیگانه شده‌اند. اندیشمندان یهودی با تأکید بر ویژگی خاورمیانه‌ای که مشخصه یهودیت در آغاز پیدایش بوده و در طی قرن‌های طولانی تبعید یهودیان به سرزمین‌های بیگانه حفظ شده،

به این ادعا پاسخ داده‌اند. جدای از ایدئولوژی صهیونیستی، تغییرات بنیادین آماری و فرهنگی در سی ساله اخیر در اسرائیل رخ داده است. یهودیان اروپایی‌الاصل اکنون در اقلیت‌اند و خاستگاه برخی از مراجع دینی بسیار برجسته آن جهان اسلام، و نه مسیحیت، است.

تجربه دینی یهودیان با آنچه برای این قوم در تاریخ رخ می‌دهد ارتباط وثیقی دارد. دو حادثه هولوکاست، قتل بی‌سابقه شش میلیون یهودی به دست نازی‌ها به «جرم» اینکه یهودی متولد شده‌اند، و ایجاد کشور اسرائیل، دولتی یهودی که نزدیک به نوزده قرن پس از تخریب معبد دوم دوباره تأسیس شد، هر دو در دهه ۱۹۴۰ رخ داده بود. واضح است که اندیشه و احساس یهودی در دهه ۱۹۵۰ عمیقاً تحت تأثیر این حوادث اساسی بود، اما اکنون، یعنی سی سال بعد، این روشن است که احساس تأثیر متغیر هولوکاست و کشور اسرائیل بر معنویت یهودی در همان زمان آغاز شده است. در سه دهه اخیر، کشتار یهودیان اروپایی فراتر از خاطره واپسین نسل‌کشی بوده است. درباره هولوکاست نمی‌توان بدون مطرح کردن مسئله عدل الهی بحث کرد. جایگاه دینی حکومت اسرائیل حتی به صورت مهیج‌تری تغییر شکل داده است. از سال ۱۹۶۷ حکومت اسرائیل همه منطقه غرب رود اردن را تحت سلطه خود درآورد و برای نخستین بار یک اقلیت بزرگ عرب را در درون مرزهای «سرزمین یکپارچه اسرائیل» جا داد. فوراً پس از این پیروزی مسئله حادی پدیدار شد: آیا با توجه به بنیادهای

۱. جدای از اینکه باید جنایت‌های نازی‌ها و نژادپرستی آنان را محکوم کرد، از چند نکته نباید غفلت کرد. یکی اینکه در آمار و ارقام کشتار یهودیان مغالغه زیادی صورت گرفته است. دوم اینکه ماجرای هولوکاست هرگز نمی‌تواند دلیلی بر قانونی بودن تأسیس یک دولت در منطقه‌ای دیگر از دنیا و آواره کردن مردم آن منطقه باشد. سوم اینکه اگر نژادپرستی نازی‌ها محکوم است نژادپرستی توسط هر انسان یا قومی که صورت بگیرد هم محکوم است. بنابراین اعمال نژادپرستانه نظام صهیونیستی نیز محکوم است. و چهارم اینکه هیچ قومی نمی‌تواند با برداشت‌هایی از متون مقدس خود، نسبت به سرزمینی ادعای مالکیت کند (م).

ملی و دینی، مجاز است حتی یک اینچ از سرزمینی که «خدا به یهودیان داده» بازگردانده شود؟ و به صورتی کلی‌تر، چه مسئولیت‌های اخلاقی‌ای همراه با قدرت می‌آید؟

پس از اتمام این ویراست اصلاح‌شده، به هنگام مطالعه مجدد مطالب جدید متحیر شدم که در بیشتر مسائل، چه قدیمی و چه جدید، دیدگاه‌های متعارض با همدیگر پیوستگی دارند.

نوعی از پیوستگی روش بحث است که در سده‌های متمادی یکسان مانده است. از پیشینه کتاب مقدس و حاخامی مانند گذشته همچنان نقل می‌شود. اغلب چنین استدلال می‌شود که معیارهای تلمودی می‌توانند توسعه داده شوند تا بتوانند در خصوص وضعیتی که حاخام‌های باستانی احتمالاً نمی‌دانستند درباره آنها تصویری داشته باشند به کار روند. همان‌طور که خواننده خواهد دید، همه آرا در باب مسائل پزشکی، صرف نظر از اینکه صاحب آنها حاخام‌های ارتدوکس یا آزاداندیش باشند، بر اساس شریعت تلمودی بحث شده‌اند و نتایج تمیزناپذیرند. در واقع، در مسئله سقط جنین، ربی سلیمان فریهوف^۱ که حاخام تجدیدنظرطلب آمریکایی بود، آسان‌گیرتر از ربیران ارتدوکس، ربی الیعزر والدنبرگ^۲ و ربی بن صیون حی عوزیئل^۳ نبود. هر سه نفر سقط جنین را در جایی که سلامت جسمی یا روانی مادر در خطر باشد اجازه می‌دادند، اما این رأی را رد می‌کردند که تصمیم به سقط جنین به عور کامل و همیشه در اختیار شخص مادر باشد. در باب موضوع دیگری که به همین اندازه مشکل است، یعنی «سرزمین یکپارچه اسرائیل» دیدگاه‌های رقیب خوبی سدیدتری دارند، اما استدلال‌های رودرو یک موضوع را بیان می‌کنند. بحث حول دو فاعده حاخامی دور می‌زند: یکی این اصل بی‌چون‌وچرا که حفظ جان تقریباً بر هر حکم دیانت یهودی مقدم است و دیگری فتوایی که یکی از بزرگ‌ترین

1. Rabbi Solomon Freehof
2. Rabbi Eliezer Waldenberg
3. Rabbi Ben Zion Hai Ouziel

مراجع حاخامی، یعنی نَحمانید^۱ که در قرن سیزدهم در اسپانیا قلم می‌زد، صادر کرده و آن اینکه بازسازی حکومت یهودی در سرزمین مقدس فرمانی موجود در کتاب مقدس است که یهودیان باید همیشه برای اجرای آن بکوشند. بحث این است که آیا فرد باید حتی به قیمت به خطر افتادن جان این فرمان را اجرا کند، یا اینکه جان انسانی، حتی یک فرد، چنان با ارزش است که نباید برای آوردن مسیحا فدا شود؟ ربی صوی یهودا کوک،^۲ رهبر معنوی طرفداران الحاق، فتوا داد که حکم در آوردن دوباره سرزمین مقدس تحت سلطه یهودیان حتی مقدم بر به خطر افتادن جان کسانی است که برای این هدف می‌جنگند. ربی عوودیا یوسف،^۳ حاخام اعظم سابق یهودیان سفارتی اسرائیل،^۴ استدلال می‌کرد که حکم نَحمانید به این منظور صادر شده که فقط در زمان صلح، که خطر جانی در کار نباشد، اجرا شود.

برخی از مسائل امروزی را می‌توان با بحث در محدوده مفاهیم و چارچوب‌های متون قدیمی بررسی کرد. حتی یکی از محافظه‌کارترین مراجع حاخامی، یعنی ربی مُشه فاینشتاین^۵ در پرتو دانش جدید پزشکی در تعریف مرگ تجدیدنظر کرد. او این دیدگاه جدید را پذیرفت که اثبات مرگ به توقف همه فعالیت‌های مغز بستگی دارد. می‌تواند او با این حکم تلمودی مجاب شده بود که مرگ با توقف ضربان قلب و تنفس تحقق می‌یابد. ربی فاینشتاین پیشنهاد کرد که وقتی اکسیژن مخزن دستگاه قلب-ریه خالی شد دوباره پر نشود تا آزمایش شود که آیا بیمار می‌تواند مسلاً تنفس بکشد و قلبش کار کند.

اما مهم‌ترین مشکلات را برای کسانی که در محدوده روش‌های تلمودی باقی مانده‌اند مسائل مربوط به جنسیت پیش می‌آورد. تلمود

1. Nachmanides

2. Rabbi Zvi Yehuda Kook

3. Rabbi Ovadia Yosef

4. Sephardi

5. Rabbi Moshe Feinstein

جامعه‌ای پدرسالار را به عنوان نوعی شکل غالب اجتماعی پیش‌فرض می‌گیرد. مطمئناً حاخام‌های باستانی احکامی را برای حفظ حقوق زنان صادر کرده‌اند. مطابق شریعت کتاب مقدس در صورتی که وارث مذکر وجود داشته باشد فقط او ارث می‌برد. تلمود این حکم را با این استدلال تغییر داد که شامل دختران مجرد نیز بشود که اگر آنان هیچ راهی برای گذران زندگی نداشته باشند، ممکن است به راه‌های فاسد کشیده شوند. حاخام‌های باستانی به احکام کتاب مقدس در باب ازدواج شرایطی را افزودند. آنان فتوا دادند که فقط در صورتی ممکن است عروسی رخ دهد که داماد در معاهده‌ای مقدم بر ازدواج [کتوبا]^۱ موافقت کند که در صورت وقوع طلاق با مرگ، خود به خود، مهریه در خور توجهی به زن تعلق بگیرد. با این حال، این احکام مرقی که به جامعه‌ای مردسالار تعلق داشت، به دلیل تعلق خاطر به زنان به وجود آمد. در دهه‌های اخیر، ربی یخیئل واینبرگ^۲ به سود جشن تکلیف دختران (البته نه در کنیسه، که در آن در سنت یهودیان راست‌گیش مرد و زن از هم جدا هستند) فتوا داد و استدلالش این بود که در دوران جدید دختران به اندازه پسران تعلیم داده می‌شوند.

ربی منחם مندل شنیرسون^۳، حاخام حیددی طایفه‌ی لوباویچ^۴، اخیراً حتی از این هم پیش‌تر رفته است. او حکم تلمودی مبنی بر ممنوعیت تعلیم تورات به زنان را چنین تفسیر کرده که فقط در گذشته که زنان چندان آموزش نمی‌دیده‌اند، کاربرد داشته است؛ زنان اکنون آزادند که دانشمند و متخصص شوند و بنابراین آموزش متون دینی به آنان باید گسترده و عمیق باشد. متفکر ارتدوکس آزاداندیش، ربی الیعزر برکوفیچ^۵، باز هم پیش‌تر رفته و به صورتی شورانگیز و با فصاحت اعلام کرده که نگرش پدرسالارانه موروثی، که شریعت تلمودی بازتاب می‌دهد باید کنار

1. ketubah

2. Rabbi Yechiel Weinberg

3. Rabbi Menachem Mendel Schneerson

4. Lubavitch

5. Rabbi Eliezer Berkovitz

گذاشته شود. از نگاه ربی برکوویچ، این نگرش‌ها برای احساس اخلاقی معاصر نفرت‌انگیز است. با این حال، با وجود ناخشنودی، او هرگز تحولی بنیادین در رفتار ارتدوکسی پیشنهاد نمی‌دهد. برابری کامل جنسیتی در تمام جنبه‌های عمل یهودی، از جمله انتصاب زنان به عنوان حاخام، اخیراً از ناحیه عناصر آزاداندیش جامعه یهودی اعلام شده است. جنبش تجدیدنظرطلب، انتصاب زنان را از ۱۹۷۲ آغاز کرد و جنبش محافظه‌کار در ۱۹۸۴ از آن پیروی کرد. در هر دو گروه، تعداد اندکی مدعی بودند که این‌ها را بر اساس پیشینه تلمودی اتخاذ شده است. برعکس، همان‌طور که ربی سایمن گرینبرگ^۱ مدیر کل حوزه علمیه الاهیات یهود محافظه‌کار آمریکا، تأکید کرد، آن‌ها و اجزا و نابرابر زنان قانون بی چون و چرای کهن بوده است؛ اما درک دینی گریز از خودش به عنوان یهودی‌ای متخلق، اگر چنین پیشینه‌ای را پیروی کند، نمی‌تواند باقی بماند.

تنش بین تعالیم موروثی و درک و شعور امروزی در سال‌های اخیر در مواجهه با بروز مطالبات همجنس‌گرایان در خصوص برابری نه تنها در بازار و جامعه بلکه در مجامع دینی، هر روز تندتر و دردناک‌تر شده است. در اینجا سخن سنت بدون ابهام و یکپارچه است: همجنس‌گرایی هم در کتاب مقدس و هم در ادبیات تلمودی گناه است. این سخن بی چون و چرا است که پذیرش همجنس‌گرایی به عنوان نوعی ارتباط امکان‌پذیر نیست. انتصاب مرد و زن همجنس‌گرا به مقام حاخامی خارج از معیارهای هالاخا (احکام دینی که اولین بار در تلمود معرفی شد) است. با این حال، امروزه، دیدگاه غالب در میان بسیاری از یهودیان این است که همجنس‌گرایی اغلب مادرزادی و غریزی است، و حتی اگر چنین نباشد جرم نیست. یهودیانی که از لحاظ دینی آزاداندیش‌اند به بحث در این باره ادامه می‌دهند. که آیا باید همجنس‌گرایان را در تأسیس کنیسه‌های مخصوص خود تشویق و تأیید کرد، یا اینکه باید از آنها در کنیسه‌های موجود استقبال کرد، اما

طرد همجنس‌گرایان از نهادهای یهودی همه طبقات دیگر ممکن نیست. حوزه‌های دینی حاخامی تجدیدنظرطلب و تحول‌خواه اکنون مردان و زنانی را که همجنس‌گرایان را می‌پذیرند، به حاخامی منصوب می‌کنند. این سیاست را اتخاذکنندگان به عنوان راهی برای واکنش به تحول عمیق و اخیر نگرش اخلاقی توجیه می‌کنند.

اختلاف‌نظرهای معنادار و حتی خشم‌آلودی در صفحاتی از این ویراست اصلاح‌شده به چشم می‌خورد، اما همه این طرف‌های نزاع سی سال گذشته در جهت واحدی قرار دارند. این معاصران بخشی از جدال کهن و مداوم هستند. در سراسر اعصار، دیانت یهودی بقای زندگی انسانی را در کشمکش بین مطالبه عدالت برای همه مخلوقات خدا و ترس از گناه به تصویر کشیده است. حکم اخلاقی را، در گسترده‌ترین حالتش، نخستین بار ابراهیم هنگامی اعلام کرد که از خدا خواست اقوام سدوم و عموره را حفظ کند: «آیا داور تمام جهان از روی عدالت و انصاف داوری نخواهد کرد؟» (سفر پیدایش، ۲۵: ۱۸).^۱ مردم سدوم و عموره بت‌پرست بودند؛ با این حال، ابراهیم به خاطر پارسایی که اخیانا در میانشان بودند، حفظ جان‌شان را درخواست کرد. با این همه، الهی بت‌پرستی و دستور به ریشه‌کن کردن آیین‌های شرک‌آلود از سرزمین اسرائیل و حفظ فاصله با بت‌پرستان بارها و بارها در کتاب مقدس تکرار شده است. اما بت‌پرست کیست؟ در تلمود، به‌ویژه در رساله عودا زارا،^۲ در تعریف بت‌پرست مناقشه شده است. چقدر فاصله از بت‌پرستان واجب است؟ با توجه به ضرورت حفظ صلح در جامعه چه ارتباطاتی با آنان مجاز است؟ آیا بدترین دشمنان قوم اسرائیل، یعنی بت‌پرستان مصری که یهودیان را تا دریای سرخ تعقیب کردند، فرزندان خدا نیز نبودند که خدا خودش برای مرگشان سوگواری کرد؟ آنان نیز مخلوق خدا بودند.

۱. در متن به‌خطا به سفر پیدایش، ۱۸: ۵ ارجاع داده شده است.

این نزاع کهن بین عدالت فراگیر و نیاز به طرد گناه تا به امروز به صورت معمایی اساسی باقی مانده است. عدالت در قبال مرگ چیست؟ آیا احترام به جان مطلق است و تحت هر اوضاع و احوالی باید صورت گیرد یا باید با شفقت در حق شکیبایانی که متحمل رنج شده‌اند و خانواده‌هایی که با آنان رنج می‌کشند، تعدیل شود؟ بر اساس چه اصولی می‌توان ادعای یهودیان و عرب‌ها را درباره سرزمینی واحد فیصله داد؟ آیا عشق به انسانیت ما را ملزم می‌کند که همه ارزش‌ها و گونه‌های سلوک را به یک اندازه بپذیریم؟ این پرسش‌های کهن در ویراست نخست این کتاب به صورت گزیده‌هایی از مؤلفان پُرشمار در سراسر اعصار محل بحث قرار گرفت. خوانندگان این ویراست دوم خواهند دید که لوازم عدالت و ترس از گناه را در سه دهه اخیر هم مردان و زنانی که دغدغه مسائل روزگار ما را داشته‌اند، قویاً بحث کرده‌اند.

مقدمه

خدا با قومی خاص پیمان بسته بود که کهن او باشند. خدا به این قوم، که از نسل ابراهیم‌اند و وی آنان را از اسارت مصر رهایی بخشیده بود، تورات را وحی کرد. این تورات شریعتی بود که آنان باید اطاعت می‌کردند و مسئولیت خاص یهودیان و نشانه سرنوشت ویژه آنان در جهان بود. او سرزمین کنعان را به عنوان میراث خود و میراث قوم خود انتخاب کرد، سرزمین مقدسی که مقدر بود برای همیشه مکانی باقی بماند که در آن او به وضوح تمام آشکار شود.

خدا در جهان ساکن است و از همه انسان‌ها مراقبت می‌کند، چون همان‌طور که عاموس نبی گفته، آیا فرزندان اسرائیل نزد خدا برتر و والاتر از حبشی‌ها هستند؟ این از محبت او به بشر بود که راه نجات خود یعنی تورات، را در انکشاف خود در صحرای سینا به همه انسان‌ها تعلیم داد تا نشان دهد که شریعت، مانند بیابان، به کسی تعلق دارد که شهادت مطالبه آن را داشته باشد. خدا با انسان فقط در سرزمین مقدس سخن نمی‌گوید، چون او نوح را در بین‌النهرین، ابراهیم را در اور،^۱ موسی را در مدین خطاب قرار

داد و او حتی با بیلعام، که آمد تا یهودیان را در صحرای سینا نفرین کند، سخن گفت. تلمود دیدگاه آخرالزمان را در بر دارد که در آن تقدسی که خاص سرزمین اسرائیل است، منتشر می شود تا همه زمین ها را در بر بگیرد. هر یک از دو مجموعه ادعای بالا به عنوان توصیف یهودیت درست است، اما هیچ کدام بدون دیگری صحیح نیست. گفتن این آسان است که این دو روایت از یهودیت، یعنی، به اصطلاح، جنبه های «جهانی» و «خاص»، در کشاکش سختی هستند؛ و این را در واقع شارحان و مدافعان یهودی در قرون متمادی گفته اند. از منظر کسی که در درون سنت یهودی ایستاده، چنین تمایزی در ایمان و تجربه مؤمن یهودی وجود ندارد. دیانت یهودی مخاطب خود را فقط یهودیان نمی داند؛ این دیانت، شریعت و طریق نجات را برای همه انسان ها تجویز می کند.^۱

اندیشه یهودی، خدا، قوم اسرائیل و نیز آموزه نازل تر، اما بسیار مهم سرزمین مقدس، نوعی تعلیم دینی یا الاهیات عرضه نمی کند، زیرا چنین چیزی در یهودیت نیست. آنها ارزش ها، قلمروهای علاقه، کانون ها یا مسائلی ماندگار (هر آنچه می خواهد بنامید) هستند که انبوه عبادات و اندیشه های معنوی یهودی در طی اعصار، خود را پیرامون آنها سامان بخشیده است. مؤمنان معمولی، عالمان، عارفان و فلاسفه در درک و تفسیر خود از این ارزش ها با هم متفاوت اند. با وجود این، یهودیت به نحو مشخصی در خلال همه این قلب و تحریف ها به صورت دینی واحد باقی مانده است، چون دست کم تا حدود یک قرن اخیر که عصر مابین دوره شکاکیت است، سنت دستوری و هنجاری را همه یهودیانی که قصد داشته اند در این حصار بمانند، باور داشته و تبعیت کرده اند. یهودیان این را بدیهی می انگاشته اند که خدای همه جهان آنها را قوم کاهن خود و

۱. همان طور که در یادداشت مترجم بیان شد این موضوعی است که در یهودیت مورد بحث جدی است و اینکه غیر از قوم اسرائیل بتواند در رستگاری مساوی با این قوم باشد مخالفانی داشته است (م).

«خادم رنج‌کش» خود گردانیده که با شریعت او زندگی کنند و رنج‌هایی را که ممکن است به سویشان بیاید تحمل کنند. وظیفه آنها دستیابی به نجات و رهایی برای خودشان و هدایت بشر به سوی روزی است که، به تعبیری که در دعای زکریا آمده، «خداوند یکی باشد و نام او یکی».

دقیق‌ترین کلیدی که با آن می‌توان یهودیت را به زبان و با واژه‌های خودش فهمید در مفهوم «قوم برگزیده»^۱ یافت می‌شود. آموزه «برگزیدگی» نوعی سر و بدننامی است. این برگزیدگی قبلاً سرّی در خود کتاب مقدس بود که به انتخاب الهی نسبت داده می‌شد، یعنی نه به شایستگی ذاتی یهودیان بلکه به اراده ناشناختی خدا. اما به‌زودی به مایه بدننامی در میان امت‌ها، و حتی در میان برخی از یهودیان، تبدیل شد و این‌گونه باقی ماند. در طی اعصار، تلاش‌های بسیاری برای دفاع از این آموزه و تبیین آن صورت گرفته است. جدیدین تبیین این‌گونه از نوشته‌های متفکران یهودی قرون وسطا و عصر جدید و نیز حمله‌های عالمان الاهیات یهودی افراطی آمریکا در عصر جدید به این آموزه، که روایت آنان از یهودیت، طبیعت‌گرایانه و دینی‌فرهنگی است، در این کتاب گردآوری شده است. یقیناً روایت سکولار از تجربه یهودی، مانند برخی از شکل‌های صهیونیسم به ترک این آموزه گرایش داشته است. با این حال، به اعتقاد من، یهودیت بدون این آموزه درک‌شدنی نیست. این بدین معناست که هیچ انسانی، و به‌ویژه فردی از این نسل پریشان ما، نمی‌تواند جرئت این ادعا را به خود بدهد که معنای این راز را می‌داند. شاید برای این زمان کافی باشد که بدانیم چنین رازی وجود دارد؛ با این حال، لازم است چند کلمه‌ای درباره اینکه ایده «قوم برگزیده» متضمن چه چیزی است بفرماییم.

آشکار است که بدون وجود خدایی که برگزیند «قوم برگزیده» ای نمی‌تواند موجود باشد. تاریخ، به‌ویژه تاریخ عصر جدید، شاهد نمونه‌های فراوان از اقوامی است که خود را برگزیده و برتر خوانده‌اند. مهم نیست که

چنین قومی برای خود چه مقدار «مأموریت تمدن‌سازی» والا و انسان‌دوستانه ذکر می‌کند؛ خود برگزیده‌انگاری همواره در شکلی از اندیشه نژاد برتر سقوط کرده است. ما نمی‌خواهیم بکوشیم مفهوم کلاسیک یهودی قوم برگزیده را عقلانی نشان دهیم، چنان‌که برخی از عالمان الاهیات یهودی در قرن نوزدهم چنین کرده‌اند و نشان داده‌اند که اقوام مختلف استعدادهای متفاوتی در خود دارند، مثلاً یونانیان استعداد هنر و فلسفه، و ژرمن‌ها استعداد نظم، و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها استعداد آزادی، و یهودیان استعداد دین. جدای از اینکه شواهد انبوهی در جامعه‌شناسی و رشته‌های علمی نزدیک به آن وجود دارد که این اندیشه را خطا نشان می‌دهد، پیرامون این اندیشه فضایی از کبر و غرور وجود دارد که از لحاظ اخلاقی وحشتناک است. «قوم برگزیده» فقط در صورتی حق دارد وجود داشته باشد و درباره خود این‌گونه بیندیشد که خدایی در جهان باشد که چیزی بیش از علت نخستین و نظام‌دهنده کیهان باشد. او باید به صورت خلقی درک شود که در خصوص خلقت از خود سلب مسئولیت نکرده و از انسان‌ها مراقبت می‌کند و با آنان سخن می‌گوید، و به اعمال انسان بی‌اعتنا نیست. چنین خدایی را می‌توان این‌گونه تصور کرد که قومی خاص را برای وظیفه اطاعت محض از خواست او و چون ابزاری در دستش برای نجات بشر و به عنوان معلمی که خدا خودش او را با شدیدترین احکام از کبر و غرور حفظ می‌کند، برگزیند.

بنابراین، یهودیت کلاسیک، دینی و حیانی است. همین اندیشه وحی خودش بیشترین مشکل را، نه تنها برای غیرمؤمنان، بلکه بیشتر برای مؤمنان، دارد. خدا اساساً چه نیازی به انسان دارد؟ چرا او باید بخواهد که با انسان سخن بگوید؟ حتی اگر ایمان کسی به وحی الهی به راسخ‌ترین شکل باشد، هنوز این پرسش باقی است: فرمان الهی از من چه می‌خواهد؟ از زندگی شخصی من در سیاق زندگی فعلی‌ام؟

همه بحث‌ها و استدلال‌ها را که کنار بگذاریم، دو رهیافت ممکن به دین وجود دارد: یا انسان خدا را برای اهداف خود خلق کرده یا خدا انسان را برای دست‌یابی به اهداف خود خلق کرده است. شق نخست مطلوب چند قرن اخیر بوده است. برخی این را تأیید و تصدیق کرده‌اند که انسان خدا را اختراع کرده و دیگران آن را به عنوان امری غیرضروری و حتی توهّمی مُضر نقبش کرده‌اند. به‌ویژه از زمان ولتر^۱ خدا به صورت پادزهری بیان شده که انسان در مقابل تهدید جهان و مرگ ابداع کرده است. این عصای زیر بغل است که انسان می‌تواند، و در واقع باید، آن را دور بیندازد؛ بدین‌سان این استدلال پیش می‌رود. اثبات وجود خدا واقعاً برای فلاسفه و عالمان الاهیات کلاسیک آسان نیست. همه براهین معروف، اینکه خلقت مستلزم خالق است، اینکه نظم گیتی مستلزم ناظم است و غیره، در حوزه بحث فلسفی رده شده‌اند، و در هیئت منصفه عقل رأی به این داده شده است که «اثبات نشده است». من می‌گویم «اثبات شده» و نه اینکه «رد شده است». استدلال فلسفی در واقع نمی‌تواند برهان انکارناپذیری برای وجود خدا عرضه کند، اما نمی‌تواند این را یقینی و بی‌چون‌وچرا گرداند که خدا نیست. پس فقط با ایمان می‌توان یک طرف را برگزید. انسان جهان را بررسی می‌کند و ممکن است به نظرش جهانی بدون نظارت، لاقضای و شاید بی‌نظم بیاید، و برای آن ارزشی موقتی و زودگذر قائل شود، یا اینکه ممکن است آن را هدفمند بیابد، هرچند، مانند ایوب، ممکن است اهداف آن را درک نکند. در اینجا ما با انتخابی نهایی روبه‌رو هستیم و نمی‌توانیم خود را در باب یکی از دو موضوع مجاب کنیم.

یهودیت، دین کتاب مقدس، نمونه کلاسیک دینی است که خدا آن را ایجاد کرده است. این دین عبارت از این مدعا، و نه اثبات فلسفی، است که خدا وجود دارد و او با انسان سخن گفته و می‌گوید و او را به راهی که باید برود هدایت می‌کند. خدایی که از انسان مراقبت می‌کند محتمل است که

خود را بر مخلوقات محبوبش آشکار کند، هرچند ضرورت مطلق نیست؛ چون او می‌توانست جهان را چنان خلق کند که سرنوشت انسان بدون تماس بی‌واسطه با الوهیت محقق شود، اما خدایی که قومی را برای نقشی دارای اهمیت متعالی در طرح نجات برگزیده، باید این قوم را از برگزیده‌شدن از جانب خدا مطلع کند، هرچند در اینجا هم ممکن است برگزیدگی باشد، اما قوم از آن اطلاع نداشته باشند. یهودیت سنتی معتقد است قوم از انتصاب خود آگاه است، چون خدا با او سخن گفته است. بنابراین، دیانت یهودی از دوران نخستین، حتی در خود کتاب مقدس، با این پرسش روبه‌رو بوده که کدام وحی درست و کدام نادرست است.

مطمئناً، انسان‌ها می‌تواند مکاشفه الهی را تجربه کند، اما این را هم می‌تواند تصور کند که در دام خودفریبی افتاده است. بنابراین، وحی و مکاشفه باید شخصی، و نه شخص‌گرایانه، باشد. برای فرد یهودی شکلی که در آن وحی و مکاشفه قلب گرفته شده، شریعت است، و بنابراین یهودیت سراسر همه اوصاف بین انبیای راستین و دروغین در کشاکش بوده، یعنی بین دین‌خواهانی که در صدد تقویت تجربه اطاعت مؤمن با سرسپردگی با طراوت هرچه بیشتر به شریعت بوده‌اند، و بین کسانی که به نام تجربه‌ای «بالتر» در پی شکستن آن بوده‌اند.

اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شاسی پیروی نمایم، و آنها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بیننده خواب را بشو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید؟ یهوه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید، اوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملصق شوید.^۱

در هر عصری ادبیات دینی یهودی از شور و شوق عرفانی غنی بوده است. چنین شور و شوقی تا آنجا معتبر شمرده شده که در خدمت اطاعت از وحی و مکاشفه اصلی بوده است، و تا جایی که خود را محکوم آن وحی، و نه حاکم بر آن، شمرده است.

اینکه محتوای وحی و مکاشفه الاهی چیست، در طی سده‌های متمادی مسئله محل بحث یهودیت و دو دین دیگر، یعنی مسیحیت و اسلام، بوده است. در قلمرو تاریخ، در تجربه زنده اقلیتی که اغلب تحت فشار و آزار بوده‌اند، این منافع نتایج مهم و غمباری داشته، اما تأثیرش بر دیانت یهودی نسبتاً کم بوده است. گاه الاهی‌دانی فلسفی، مانند فرانتس روزنتسواگ،^۱ نقش مأموریت تبلیغی را در میان امت‌ها برای ادیان هم‌خانواده‌ای که از کتاب مقدس ناشی شده‌اند، بیافا کرده است، اما در سراسر اعصار همه قوم اسرائیل محکم بر این باور ایستاده که تورات میراث خاندان یعقوب است. فقط در سده‌های جدید است که معنای وحی و مکاشفه، که در اساس و ریشه به معنای ویژگی الزام‌آور تورات است، به جدی‌ترین و سخت‌ترین مشکل برای اندیشه دینی یهود تبدیل شده است.

نقادی کتاب مقدس، از نوع مدرن، گرایش داشته که این اندیشه تلمودی را تضعیف کند که همه کلمات تورات را سابق در بیابان سینا به موسی دیکته کرده و سنت‌های تفسیری دیگر در تلمود و نوشته‌های بعدی با الهام الاهی هدایت شده‌اند. علم انسان‌شناسی دین این عقیده را به پرسش کشیده است که احکام مذهبی کتاب مقدس بی‌نظیر و خدادادی است و بسیاری از مشابه‌های آن، به‌ویژه در خاور نزدیک باستان، یافت شده است. و بالاتر از هر چیز، رهایی سیاسی و اندیشه‌ای یهودیت مدرن و ورود بخش‌های اصلی از این جماعت به زندگی عمومی انسان غربی را بسیاری از یهودیان واقعیت عملی مهمی تلقی کرده‌اند. زندگی همراه با اطاعت از شریعت موروثی تا حد چشمگیری جدایی عمومی و آگاهانه را از یهودیان

طلب می‌کند. بنابراین، مانعی بر سر راه ادغام و ائتلاف کامل اجتماعی به شمار آمده است.

دو حمله نخست، از ناحیه نقادی کتاب مقدس و انسان‌شناسی دین، صرفاً متوجه یهودیت نبود. این دو بخشی از جریان مهمی بود که در چند قرن اخیر بر جریان اندیشه غربی سلطه داشته است، یعنی نقادی دین و حیانی که با نام عقل و علم صورت می‌گیرد. ماجرای دفاع یهودیت در مقابل چنین حمله‌ای از اساس متفاوت با جریان کلی تاریخ اندیشه دینی غرب نیست. این اندیشه اکنون وفاق دارد که تحقیقات عالمانه درباره شکل‌گیری متون کتاب مقدس به هر نتیجه‌ای که برسد نمی‌تواند با سرشت و طبیعت سرور برای ایمان به وحی حکم نهایی را صادر کند. در باب استدلال از طریق انسان‌شناسی، واضح است که انسان فراتر از اجزای شیمیایی تشکیل‌دهنده بدن او است. همین نکته درباره نظام دینی صدق می‌کند، چرا که این نظام کاملاً متمایز از مجموعه تجارب فردی است.

اما برای یهودیت مشکل الاهیات در دوران مدرن به سبب آثار تغییرات تاریخ سیاسی و اجتماعی یهودیان حادث شده است. از آغاز تبعید در سال ۷۰ میلادی تا قرن هجدهم همه یهودیان، چه در اروپای مسیحی و چه مناطق مسلمان‌نشین شمال آفریقا و خاور نزدیک، به صورت جدا و تحت حصر زندگی می‌کردند. با آغاز رهایی سیاسی و اجتماعی یهودیان موضوع فراگیر دینداری یهود در قرن نوزدهم در صدد برآمد رهایی باید که دیگر جدای از جامعه نباشد. اندیشه یهودی خود را وقف تعریف و تبیین‌هایی از دیانت و

۱. درست است که وضعیت یهودیان در جهان مسیحی این گونه بوده، اما در جهان اسلام وضعیت آنان کاملاً متفاوت بوده است. به گفته بسیاری از نویسندگان یهودی، در جهان اسلام، یهودیان در بیشتر زمان‌ها و در طول قرون وسطا از آزادی در خور توجهی برخوردار بوده‌اند، و غالباً حقوق شهروندی‌شان به رسمیت شناخته می‌شده است (از باب نمونه نک: کلاپرمن، ژیلبرت و لیبی، تاریخ قوم یهود، ج ۲، ترجمه: مسعود همتی، تهران: انجمن فرهنگی اوتصره‌تورا (گنج دانش ایران)، ۱۳۴۷، ص ۲۶۳-۲۶۶؛ ابان، ابا، قوم من: تاریخ بنی‌اسرائیل، تهران: یهودا بروخیم، ۱۳۸۵، ص ۱۷۷-۱۸۷. (م.)

هویت یهودی کرد که این امکان را برای یهودیان فراهم آورد که خود را کاملاً مانند هر کس دیگر، و دینی در میان ادیان، و گروهی در میان گروه‌ها، یا ملتی در میان ملت‌ها بینگارند. از آن زمان اندیشه دینی یهودی بیش از هر زمان دیگر، حتی به دست فلسفی‌ترین الاهی‌دانان یهودی قرون وسطا، به صورتی بنیادی «غربی» شد. دیانت یهودی، به‌ویژه از جانب الاهی‌دانان لیبرال، در زمره یکی از گروه‌های دینی که بر فرهنگ اروپای غربی غلبه داشتند، تعریف شد. بنابراین، شریعت به مشکلی تبدیل شد و این فقط بدین جهت نبود که شکل خوشایند اجتماعی نداشت؛ بلکه بیشتر از این جهت، اساساً، در معرض تردید بود که تمام ارزش‌های کلیدی یهودیت بیگانه بود و توضیح آن در چشم‌اندازی که شکل و شیوه الاهیات فلسفی غربی مطرح می‌کرد، بسیار مشکل بود.

یهودیت اصیل بدون شریعت درک‌شدنی نیست. مطمئناً بین طریقت اخلاقی و مراعات شعائر دینی تفاوت است. سنت تلمودی حکم می‌کند که انسان در روز کفاره می‌تواند بخشایش خدا را در خصوص گناهانی که مربوط به قلمرو شعائر دینی است به دست آورد، اما هیچ مراسمی نمی‌تواند گناهانی را که مربوط به حق دیگر انسان‌ها است پاک کند و فرد فقط با جبران خطای خود می‌تواند گناه را پاک کند. دله متعدد دیگری می‌توان برای این تفاوت افزود. با این حال، این اساس ایمان است که دستور رعایت عمل دینی برای یهودیان موهبتی الاهی است. این قوم برگزیده شده با کهناتی متحد باشد و در درون جهان، اما جدای از آن، زیست کند. شیوه زندگی این قوم علامت مشخصه تفاوت آن است. در پایان زمان، در جهانی که کاملاً رستگار شده، شاید این شیوه بی‌نظیر از بین برود، اما جهان هنوز رستگار نشده و مسیحا هنوز نیامده است.

باید افزود که بر حسب تمایزی مشهور، یهودیت، دین طبیعت نیست بلکه دین تاریخ است. فقرات متعددی در کتاب مقدس وجود دارد که خدای طبیعت را می‌ستاید، اما ویژگی تجربه یهودی از خدا، آگاهی از

حضور او در حوادث انسانی است. هر جنبه‌ای از سنت یهودی از خاطره عمل‌رهایی‌بخش خدا در خروج از مصر سرشار است. تقریباً همه تقویم دینی یادآوری تجارب گذشته قوم یهود به صورت گزارش ارتباط خدا با این قوم است. بنابراین، تأکید دیانت یهودی نه بر تأملات ماوراءالطبیعی و نه بر اعتقادات، بلکه بر عمل انسان است. زندگی میدان‌گزینش اخلاقی است و انسان می‌تواند نیکی را برگزیند. انسان می‌تواند وضع خود را بدتر از چهارپایان کند و می‌تواند به مقامی اندکی پایین‌تر از فرشتگان صعود کند. هر انسانی نقش خود را، خوب یا بد، در تاریخ رستگاری بشر ایفا می‌کند، چون انسان در عمل خلقت یاور خدا است.

یهودیت وضعیت کنونی خود را از خلال خاطره‌ای ایجاد می‌کند که به ابراهیم (ع) برمی‌گردد و در انتظار دوره مسیحایی برای همه انسان‌ها است. این راهی است که با شکستن بت‌ها و پذیرش همه مخاطرات برای خدا آغاز می‌شود. پیشتازی و جلوداری اغلب به رنج منتهی می‌شود، و اینکه یهودیت در خلال اعصار بخش چشمتگیری از تاریخ خود را در نقش «خادم ستم‌کش» به صورتی غمبار سپری کرده، مطمئن‌ترین نشانه وظیفه تعیین‌شده این قوم است. یهودیان اغلب زیر بار این مسئولیت بی‌قرار و ناآرام بوده‌اند. حتی پیش از دوران تجدد، برخی آرزوی صلح و آرامش داشته‌اند، زیرا جست‌وجوی سرنوشت و هویتی «طبیعی»، امری انسانی است، کاملاً انسانی. این نکته، دست‌کم، درباره تاریخ صدق نمی‌کند. تجربه یهودی مانند تجربه همه ملت‌ها نبوده است، و نسلی که هم شاهد هیتلر بود و هم شاهد درگیری‌های سومین بازگشت به سرزمین صهیون، اگر تصور کند که جایگاه فریاد یهودی ناکنون در جهان طبیعی شده، در خودفریبی عظیمی قرار گرفته است. ممکن است برخی یهودیان بکوشند نظیر یونس، پیشگویی بر ضد نینوا را متوقف کنند اما نینوا همیشه وجود دارد. آگاهی یونس از اینکه خدا کار خاصی را از او می‌طلبد، تجربه گریزناپذیر و عادت همیشگی یهودی است.